

وحید

نشریه دانش پژوهان

۲۱۶

فهرست ۲۱۶

از ۱۵ تا ۳۱ شهریور ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = شوال ۱۳۹۷ = سپتامبر ۱۹۷۷

صفحه ۳	خاطره‌ها و خبرها
صفحه ۵	نامه‌ها و اظهار نظرها از : " عیسی ضیاء ابراهیمی "
صفحه ۱۵	عکسهای تاریخی .
صفحه ۱۲	برسرفراز سجده نبرده - استاد وحید دستگردی .
صفحه ۱۳	برداشت‌های فلسفی در ادبیات کهن - دکتر محمد علی نجفی .
صفحه ۱۵	خاطرات زندگی سیاسی من - عباسقلی گلشائیان
صفحه ۱۹	ملاحظات در فرهنگ هند و ایرانی - دکتر مشایخ فریدنی .
صفحه ۲۲	ایران‌شناسی در لهستان - دکتر محمد حبیب‌اللهی .
صفحه ۲۴	ادیب بجنوردی - محمد شهرستانی .
صفحه ۲۷	مہتاب شب - عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
صفحه ۲۸	نقدی بر کتاب در دیار صوفیان - دکتر رضا نژاد .
صفحه ۳۲	آوارگان وادی ابهام و تردید - سرلشکر محمد مظہری .
صفحه ۳۶	تخت سلیمان یا سقورلوق - قادر جعفری .
صفحه ۴۰	خاطرات سردار ظفر - حاج خسرو خان بختیاری .
صفحه ۴۳	خاطرات ماشاء الله خان کاشی به تقریر خودش .
صفحه ۴۷	تاریخ مشروطیت ایران - شیخ مهدی شریف .
صفحه ۵۰	خاندان اتابک - ابوالفضل قاسمی .
صفحه ۵۴	پای مال - پارسا توپسرکانی .
صفحه ۵۴	معرفی کتاب - سید حسن امین .
صفحه ۵۵	یادنامه دکتر میر سیاسی .
صفحه ۵۶	چهار کلمه اشتباه قلمی در دیوان حافظ - حسن صہبا بغمائی .
صفحه ۵۷	رقص مردگان - محمد وکیل .
صفحه ۶۱	داستانی از کیک‌دري - علی اردوان بختیاری .
صفحه ۶۴	نقد کتاب - رحیم صفاری .
صفحه ۶۵	فهرست کتب چاپی خراسان .

مجله وحید - صاحب امیاز و مدیر مسئول : سیف‌الله وحیدنیا

نشانی : تهران - خیابان شاه ، - کوی جم - شماره ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یک هزار و دویست ریال - خارج دو هزار ریال تک

شماره پنجاه ریال .

خاطره با و خبرها

استاد فرزاد

وقدرت مالی استاد بوده است بدستور آقای نخست وزیر کلیه هزینه های درمان ایشان توسط سفارت دولت شاهنشاهی پرداخت شده و پس از سلامت جسم آسودگی خیال هم برای استاد فراهم آمده است .
جامعه فرهنگ و ادب ایران از توجه آقای نخست وزیر امتنان دارد .

خبر یافتیم که شاعر با ذوق و آزاده ایران استاد مسعود فرزاد بهبودی کامل یافته و قریباً دیده دوستان را به دیدار خود روشن خواهد کرد .
استاد دوماهی است که در لندن اقامت گزیده و تحت مداوای اطبای حاذق آن دیار به معالجه خود پرداخته است .
از نظر آنکه هزینه معالجات بیش از توانائی

اصلاحات ارضی در افغانستان

ماده چهاردهم نخستین قانون اساسی افغانستان مالکیت زراعتی را توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت کرده است .
در همین قانون اداره امور معادن ، جنگلها ، صنایع بزرگ ، حمل و نقل هوایی ، و زمینی ، بنادر ، بانکها ، بیمه ها جزء دارائی ملت بحساب آمده و اداره آن بعهده دولت محول گردیده است .

بیسوادان

به علت افزایش تعداد بیسوادان در سراسر جهان ، جوایز مخصوص سازمان یونسکو برای تلاش در راه ریشه کن کردن بیسوادی در سال جاری به کسی تعلق نخواهد گرفت .
این جایزه باید به کوشندگان در راه تولید جنگ افزار و فروشندگان آن تعلق گیرد !

صهبا را

آقای ابراهیم صهبا شاعر معروف در انتخابات میان دوره های تهران از سوی حزب رستاخیز ملت ایران کاندیدا معرفی شده و با شعرا و موکلین خود و مردم تهران خواسته است وی را در انتخابات فراموش نکنند و باورای دهند تا زبان حال آنان در پارلمان باشد .
شعر (رباعی) صهبا چنین است :

ای دوست بگو مرد وزن دانا را

در اول مهر پیاد آور ما را

چون شعر ، زبان حال مردم باشد

این دوره فراموش مکن صهبا را

جالب اینکه چند تن از دوستان شاعر آقای صهبا در پاب کاندیدا توری او اشعاری سروده اند و جمعی از نویسندگان و شاعران نیز انتخاب وی را به مردم تهران توصیه کرده اند .

کانون بازنشستگان

به افتخار باز نشستگی نائل شده‌اید " نوشته میشود .	تا چند سال پیش بازنشستگی در ادارات دولتی یک نوع مجازات و تنبیه تلقی میشد و اغلب کسانی که با سوابق درخشان و نام نیک باز نشسته میشدند در اجتماع احساس کمبود و ناراحتی میکردند . ضمناً " در احکام باز-نشستگی می‌نوشتند : آقای ... در عداد باز نشستگان در آمده است .
ناگفته نماند که کانون بازنشستگان کشور در ایجاد این نظام آبرومند نقش اساسی داشته و ساختمان و سازمان معتبری برای رسیدگی به امور بازنشستگان بوجود آورده است . کوشش آقای سناتور دها رئیس کانون بازنشستگان و همکاران صمیمی او این کانون را بصورت سازمانی زنده و فعال و موثر و مفید در آورده است .	لیکن در سالهای اخیر ، بازنشستگان حرمت لازم را یافته‌اند و حقوق آنها نیز ترمیم شده و در احکام بازنشستگی هم عبارت :

پنجمین کنگره

گذاشته شود . در نیمه دوم شهریور ماه نیز کنگره ایران شناسان در کرمان تشکیل خواهد شد . و علاقمندان و اعضای کنگره در آن شرکت خواهند کرد .	در یکی از جراید خواندیم که پنجمین کنگره جغرافیدانان ایران از ۵ تا ۸ شهریور در دانشگاه تربیت معلم برگزار شده است و هیئتهائی از دانشگاههای ایران در آن شرکت کرده و سخنانی ایراد نموده‌اند .
یکی از اعضای شرکت کننده میگفت " حمله دار " اعضای کنگره انصافش از شربت اوغلی خیلی بیشتر است زیرا علاوه بر آنکه بیشتر به اعضاء میرسد برای شرکت در کنگره و تشریفات آن و توقف چند روزه در کرمان فقط سه هزار ریال دریافت میکند در صورتیکه شربت اوغلی در حال حاضر بیش از ده برابر این رقم را مطالبه مینماید ...	رئیس انجمن جغرافیدانان ایران آقای دکتر محمد حسن گنجی از اساتید فاضل و موجه دانشگاه است و میزبان جغرافیدانان و شرکت کنندگان در کنگره آقای دکتر مشایخی رئیس دانشمند و وارسته دانشگاه تربیت معلم بوده است و امیدواریم متن سخنرانیهای ایراد شده در این کنگره چاپ و در دسترس علاقمندان

تقلید از غرب

" نفوذ غرب بر نظام تربیتی ما سبب شد که طبقات تحصیل کرده‌ی ما بخواهند از غرب تقلید کنند . آنها رابطه باریشه‌های تاریخی و فرهنگی هند را از دست داده‌اند ."

موراجی دسای نخست وزیر هند .

نامه با و اطهار نظر با

مدیریت مجله وزین وحید

پس از تقدیم عرض سلام در شماره‌های اخیر آن گرامی نامه مقاله‌ای از فاضل محترم آقای ابوالفضل قاسمی زیر عنوان صدخانواده حکومتگر ایران (خاندان ابراهیمی) بنظر رسید که بدون تردید نویسنده محقق همانطور که از سیاق انشاء این مقاله و سایر آثار ایشان پیدا است خالی از هر نوع غرض و مرض بر آنند که شرح حال عده‌ای از اشخاص که در وقایع سیاسی دوره‌های اخیر ایران مؤثر بوده‌اند برشته‌تحریر در آورند و با قطع و یقین میل دارند که با حقیقت نویسی گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران را روشن سازند ، بهمین دلیل اینجانب لازم دانستم که از جهت همکاری و کمک با ایشان نکته‌ای چند را در باره خاندان ابراهیمی نوشته و استدعای درج کنم .

۱ - مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی شاگرد مرحوم سید کاظم رشتی است که آن مرحوم از تلافده مرحوم شیخ احمد احسائی بوده است اما بر خلاف آنچه که عده‌ای ندانسته یا مغرضانه گفته‌اند مرحوم احسائی فرقه تازه‌ای تأسیس نکرده بلکه آن مرحوم پیرو علمای حقه شیعه‌اشنی عشری بوده که در مسائل فقهی و فلسفی بجز قرآن کریم و اخبار اهل بیت علیم السلام مرجع دیگری را قبول نمیداشت .

۲ - علت انتخاب کرمان از طرف مرحوم حاج محمد کریمخان (که بیشتر باین نام مشهور است) علاوه بر آنکه این شهر مولد و موطن او بود آنطور که از آثار خود آن مرحوم پیدا است دوری کرمان از مرکز کشور و دربار قاجار و همچنین آرامی محیط و نجات مشهور مردم و ضمن آب و هوای معتدل آن بود که مجموعاً " جای مناسبی برای کارهای علمی آن مرحوم بوجود آورده بود و جالب این است که قسمت اعظم از سید و سی و چند جلد کتب آن مرحوم در قریه لنگرکه در چهل کیلومتری کرمان است تالیف شده و باید توجه شود که نفوذ عمیق رهبران صوفیه هیچگونه تأثیر ثبتي در پیشرفت شیخیه نداشته است و آمیزش شیخی و نفوذ صوفی بخصوص با اختلافات عقیدتی بر خلاف آنچه مرقوم داشته‌اند هیچگونه امکان عملی نمیداشت و در اوایل کار آن مرحوم که عده زیادی باین توهم که ایشان از شیخیه‌اند عده‌ای از کرمانیان برگردشان جمع شدند و در مسجد ملک کرمان چند روزی بایشان اقتدا کردند اما سرانجام آنکه خود آن مرحوم با تشریح عقاید خود تصریح کرده که معتقد بعقاید صوفیه

نیست جماعت از گرد او پراکنده شدند .

۳- در باره موقوفات مرحوم ظهیرالدوله لازم بیاد آوری است که بتأساند موجود پس از فوت واقف اصل عمل ایقاف بفتوای عده‌ای از علماء معروف شیعه آنروز باطل شناخته شد و رقبات موقوفه بوراث واگذار گردید . اما مرحوم حاج محمد کریمخان وعده‌ای از وراث مجدداً "چهار دانگ از شش دانگ رقبات را بوجه شرعی وقف کردند و تولیت را بمحمد حسین خان یزدی داماد مرحوم ظهیرالدوله واگذار نمودند و پس از فوت او حاج محمد صادق خان یکی از اولاد مرحوم ظهیرالدوله عهده دار تولیت شد . و آن مرحوم در زمان حیاتش مرحوم حاج محمد خان را بتولیت پس از خودش تعیین کرد و تمهیدی در کار نبود .

۴- رکن رابع امری تاسیسی نیست بلکه منظور از این اصطلاح همان اصل تولی و تبری معروف بین علمای بزرگ شیعه است که شرح مفصل آن در کتاب رکن رابع و ارشاد العوام تألیف مرحوم حاج محمد کریمخان آمده است .

۵- مرحوم حاج محمد کریمخان هیچگاه ادعای خاصی براینکه مردی فوق العاده است و امثال آن نداشته بلکه با کمال فروتنی خود را نوکری از نوکران ائمه اطهار و راوی اخبار ایشان معرفی کرده و حتی در کتاب چهار فصل از کسانی که ایشان را نقیب و نجیب دانسته اند اظهار بیزارى فرموده و توضیحا "باید اضافه شود که اگر چه عبارت منقول از وعظ آن مرحوم در مشهد جدا" مورد تردید میباشد از نظر ایشان علم مطالبی است که از قرآن و فرمایشات محمد و آل محمد علیهم السلام گرفته شده باشد و آنچه از طرف علماء ظاهر از قبیل پاستور و غیره ابراز شده فضل نامیده میشود در عین حال خود آن مرحوم بعلوم تجربی نیز علاقه فراوان داشته که قسمتی از آزمایشات فیزیکی و شیمیائی خود را در کتب عیون التجارت و فصول و اصلاح - الارواح و اصلاح النفوس و اصلاح الاجساد و توفیق و بیان الصواب و کشکول خود ثبت فرموده و در کتاب دقایق العلاج آزمایشات طبی خود را درج فرموده و در فصل مشروحی از همین کتاب که در حدود بیست سال قبل از انتشار کتاب تخمیر پاستور نوشته شده در باب تب نائبه (مالاریا) علت پیدایش این مرض و امراض دیگر را موجودات زی روحی دانسته که در خون مریض پیدا میشوند و زاد و ولد مینمایند و در کتابهای دیگرش از انتشار موجی نور و نسبی بودن زمان و مکان بحث فرموده که با عنایت بفرضیات مشابه علمای اروپائی در چندین سال بعد قابل توجه میباشد و بنابراین اگر چنین شخصی با تالیفات مختلف علمی اگر هم ادعای عالم بودن کرده باشد جا داشته .

۶- ارقام مذکور در کتاب بهجه الصدور و غیره در مورد عواید ملکی سران شیخیه و سرقلیانهای طلائی و ارقام مربوط بخمس و زکوٰۃ ناشی از مبالغه نویسی و عدم دقت یا غرض نویسنده آن کتاب است .

۷ - مرحوم حاج محمد کریمخان و سایر مشایخ سلسله شیخیه آنطور که از آثار آنها پیدا است و کسانی که با آنها آمیزش داشته‌اند و شاهد بوده و هستند اهل اعمال نفوذ مادی و سیاسی و سود جوئی و مبارزه و بطور خلاصه سوء استفاده از دین نبوده‌اند و در حدود یک هزار جلد تألیفات که بسیاری از آنها چاپ شده و از طرف مدرسه ابراهیمیه کرمان برای کتابخانه‌های عمومی کشور ارسال گردیده شاهد علاقه شدید ایشان بعلوم حقه و بیزاری از سود جوئی های دنیوی است. اما مغرضین بنحو دیگری گفته و نوشته‌اند مثلا در زمان مرحوم حاج محمد کریم خان بناصرالدین شاه گزارش دادند که ایشان در کرمان بخیال سلطنت افتاده است شاه حاجب الدوله پیشخدمت مورد اعتماد خود را برای بازرسی مخفیانه بکرمان فرستاد و حاجب الدوله گزارش داد که این شخص بسلطنت ایران که سهل است بسلطنت دنیا هم نظری ندارد و از همانوقت شاه ارادتی بایشان بهمرسانید و رساله ناصریه و رساله دیگری در نبوت خاصه و امامت و بقای حضرت صاحب الامر بخواهش ناصرالدین شاه تألیف فرمود البته باید توجه داشت که علماء شیخیه گاه در مقابل تهمت ها و ناسزاها ناچار بدفاع از خود در کتب و یا صحبتها و گاهی ندرتا بنحو عملی بوده‌اند که همیشه جانب انصاف را نگه داشته‌اند و بهر حال نظری جز اداء وظایف شرعی و دینی نداشته‌اند و شاید بهمین دلیل همیشه مورد بی لطفی اجانب و ایادی ایشان بوده‌اند و دخالت رجال متنفذیکه با بیگانگان بشهادت تاریخ در ارتباط بوده‌اند بر علیه شیخیه خود دال بر بیگناهی اینان در ماجراهای مختلف و در عین حال وطن دوستی ایشان است و کتاب ناصریه تألیف مرحوم حاج محمد کریم خان که بخواهش ناصرالدین شاه در باره جهاد با اجانب نوشته شده شاهد این مدعا است.

۸ - مسئله قابل توجه در ماجرای معروف بدغوی شیخی و بالاسری که بدست عامل بیگانه‌ای مثل شیخ شبستری بر پا گردید اینست که مرحوم حاج محمد خان سی و چهار سال در کمال آرامش بتدریس و تحقیق و تألیف مشغول بود و این وقایع درست در وقتی اتفاق افتاد که مقدمات مشروطیت در همه ولایات ایران شروع میشد و بشهادت کسانی که هنوز زنده‌اند و از دور و نزدیک مطلع یا شاهد جریانات بوده‌اند و یا اسنادی که موجود است زد و خورد دسته جمعی به هیچ وجه رخ نداد و هیچکس کشته نشد و فقط تعداد معدودی از طرفین در برخورد های فردی و اتفاقی مصدوم شدند اما در اثر تحریکات اشخاصی مثل شیخ شبستری و امثال او با پشتیبانی افراد خانواده اسفندیاری که خود داعیه حکومت داشتند افراد کوچه و بازار از هیچگونه بدگوئی و اهانت نسبت بشیخیه خودداری نکردند و شاید از نظر سیاستمداران لازم بود که محیطی برای تشنج و بی نظمی و کتک خوردن مرحوم حاج ملا محمد رضا مشهور بآیه الله فراهم شود تا دست آویزی برای اقدامات بعدی باشد و چون نویسنده

اصلی سلسله مقالات اتحاد ملی رحمه الله علیه خود بعلت شکست در انتخابات از شیخیه رنجش داشت و این آزدگی از مقالات او نیز پیدا است این نوشته‌ها نه صحیح است و نه از نظر تاریخ قابل اعتماد میباشد .

۹ - شیخیه با بهائی‌ها هیچگونه ارتباط عقیدتی ندارند و باب در کتاب بیان، حتی نظر کردن مکتب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را بر پیروانش حرام کرده و اگر هم مدتی مثل عده بسیار دیگر در مجلس درس مرحوم سید کاظم رشتی حاضر میشده جای بحث بر شیخیه نیست .

۱۰ - در مورد ملاقات و مباحثه مرحوم آقای ابوالقاسم خان ابراهیمی و یا بقول نویسنده محترم شیخ ششم با آقای حاج محمد تقی فلسفی مفهوم ظاهری عبارات اینست که پس از این ملاقات شیخیه بشیعه ملحق شده‌اند و مقصود از رکن رابع مطلب دیگری غیر از تولی و تبرای معروف است در این باره توجه نویسنده ارجمند و خوانندگان محترم را بکتاب دیگر شیخیه که مطالب کتاب فلسفیه منقول از آنها است جلب میکنم و بهر حال شیخیه بر آنچه که قبل از آنها از طرف علماء حقّه شیعه اعلی الله مقامهم بروایت از محمد و آل محمد علیهم السلام گفته و نوشته شده چیزی نیفزوده‌اند و از آن کم نکرده و مرحوم آقای ابوالقاسم خان هم هیچ یک از گفته‌های پیشینیان خود را تغییر نداده‌اند و مطالب ایشان در کتاب فلسفیه عیناً همان مطالبی است که در سایر کتب علماء شیخیه نوشته شده و در کتابخانه‌های عمومی کشور موجود است .

۱۱ - در باره اسامی فرشتگان و شهرهای جابلقاو جابلسا ذکر این نکته لازم است که مرحوم سید کاظم رشتی در کتاب شرح قصیده که این مطالب از آن نقل شده مرقوم فرموده که مطالب این کتاب رمز است و بنابراین مقصود از این کلمات معانی متعارفی نیست و تارمز آن مکشوف نشود جای بحث و گفتگو نیست .

۱۲ - مفهوم عبارت نویسنده محترم راجع بآقای حاج عبدالرضا خان ابراهیمی و بقول ایشان شیخ هفتم این است که ایشان در سال ۱۳۴۸ دنباله تحصیل خود را در دانشکده فنی بمنظور عهده دار شدن ریاست شیخیه رها کرده‌اند در حالیکه ایشان در سال ۱۳۲۰ از ادامه تحصیل در این دانشکده منصرف شده و برای تحصیل علوم دینیه بکرمان مراجعت نموده‌اند ..

۱۳ - اما عبارت سلام علی ابراهیم قسمتی از یک آیه قرآن است که بر سر در مدرسه ابراهیمیه کرمان نقش گردیده و در کتیبه اطراف این مدرسه مکرراً "نوشته شده و متجاوز از پنجاه سال است که بعنوان آرم و علامت در نامه‌ها و قبوض چاپی مربوط بموقوفه ابراهیمیه بکار میرود و انتخاب آیات قرآنی و اشعار و امثال آن برای سجع مهر و علامت و غیره عادت

رایجی بوده که اکنون نیز وجود دارد .

۱۴ - کتک زدن مرحوم آیه‌الله حاج ملا محمد رضابطی بامیر الا را نداشته بلکه بدستور شخص عزیزالله میرزا ظفر السلطنه و همانطور که اشاره شد بمنظورهای خاص سیاسی بود .

۱۵ - تلگرامی که در باره مشروطیت نقل کرده‌اند معجول بنظر میرسد زیرا اولاً " شخصی بنام علی بن کریم وجود نداشته ثانیاً انشاء عبارات شباهتی با انشاء هیچیک از مرحومین حاج‌زین‌العابدین خان و محمد قاسم خان که نمونه آن‌ها موجود است ندارد. در عین حال همین تلگرام بیش از این حکایتی ندارد که امضاء کنندگان از وقایع دو سال قبل از آن که بخصوص در کرمان با عنایت باختلافات شیخی و بالاسری قابل توجه بوده شکایت داشته‌اند و اعاده نظم را خواسته‌اند .

۱۶ - ذکر این نکته خالی از فایده نیست که علماء شیخیه همیشه مورد حسادت جماعت زیادی بوده‌اند و حسودان از گفتن و نوشتن هیچگونه تهمت و افترائی برای تحریک مردم کوتاهی نداشته‌اند و بنا بر این نمیتوان بهر گفته و نوشته‌ای بعنوان یک مدرک تاریخی استناد کرد و محققین باید بکتب خود آنان مراجعت کنند .

۱۷ - خوانندگان محترم باید توجه فرمایند که در میان اولاد مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله که عده آنها هیجده تا بیست هزار نفر تخمین میشود مثل هر دسته و جماعت دیگر افرادی با همه نوع خلق و خوی و رفتار و کردار مختلف وجود داشته و دارند که هر یک بنا بر استعداد خود بدنبال کاری رفته‌اند و خوشبختانه بیشتر آنان مشهور بصحت عمل و درستکاری و خدمت بوده و هستند و بدیهی است که اگر رفتار و کردار معدودی از آنان پسندیده نبوده و یا نباشد سبب ایرادی برای سایرین نیست .

۱۸ - در خاتمه اضافه میشود که در مقاله مورد بحث در ذکر انساب و مشاغل اشخاص اشتباهاتی مختصر وجود دارد که طبعاً "نویسنده محترم در هنگام طبع کتابی که در نظر دارند بآن توجه و تصحیح خواهند فرمود .

باتقدیم احترامات - عیسی ضیاء ابراهیمی

معاون و معلم مدرسه عالی امور اداری و بازرگانی

کرمان



مظفرالدین شاه در سفر اروپا . پشت سرش میرزا محمود خان حکیم الملک - میرزا
علی اصغر خان اتابک و ارفع الدوله دیده میشود .

عکسهای تاریخی:



دکتر احیاء الملک شیخ ، در کنار دستش
کیف طبابت دیده میشود .
(عکسها از آقای حسین ثقفی اعزاز)



میرزا اسماعیل خان امین الملک پسر آقا ابراهیم امین السلطان و برادر میرزا علی
اصغر خان اتابک . (عکس از آقای ملکشاه ظفر)

بر سر فراز سجده نبرده

ای مرد کار ساز ستوده	بی کار در زمانه نبوده
هر گز دمی به بستر راحت	بی زحمت سخن نغنوده
مانی صفت به کشور معنی	ارژنگها بخامه زموده
چون چنگ خورده زخمه بدلیک	دایم نوای راست سروده
بیهوده از تو کس نشنیده	ناگفته جز حقیقت و هوده
از آشیان خاک گذشته	در باغ قدس بال گشوده
محسود دوست دسته بدسته	پا مال خصم توده بتوده
در لطمه خواری از خم چوگان	گوی سبق ز گوی ربوده
چین و شکن ز رنج فراوان	در جبهه تو چهره نموده
بر آستان زرق و دو روئی	یگروی مانده، مانده روی نسوده
میوه ز باغ غیر نجیده	خرمن ز کشت کس ندروده
در بزم ناکسان ننشسته	زشت دو روی را نستوده
همچون هلال کاسته از کین	چون مه به نور مهر فزوده
دامن ز گرد حرص فشانده	وز سینه زنگ آرزوده
خونخواره عنکبوت نگشته	تار مگس شکر نتنوده
وز تار عنکبوت بد اندیش	در هم گسسته تار چو پوده
بر سر فراز سجده نبرده	وز زیر دست دل نشخوده
در کشت دهر تخم نکوئی	ماند بجانه تخمه نه دوده
شادی به آدمی رسد از مغز	بر گاو و خر ز معده و روده

چون جان ز تن وحید شد آنگاه

یکسان شود نبوده و بوده

برداشتهای فلسفی در ادبیات کهن

بررسی داستان ایوب بابلی و حماسه فلسفی ایوب در عهد عتیق

۳

ایوب عهد عتیق تصویر فکری کمال یافته‌ایست از ایوب بابلی و سومری، با سیمائی شفافتر، و عرضه‌ای خیره‌کننده‌تر. با ابعاد کامل و بنمونه، که بر صفحه اندیشه و فکر روزگار برای همیشه بر جای مانده و خواهد ماند. مولف کتاب ایوب تنها با روش طرح مسائل اکتفا کرده و مسائل را با همه اطراف و اکنافش با تسلسلی زیبا و بجا و منطقی عرضه میکند و بی آنکه کمترین اظهار نظری کند خواننده را در جهت مطلوب آمرانه به قضاوت و امیدارد و این روش را بنمونه در آثار اسلامی تنها در رسائل اخوان^۱ الصفا و خلان الوفا که یکی از گنجینه‌های گرانبهای علم و حکمت سده‌های میانه بشمار میرود میتوان ملاحظه کرد و این نسق عرضه و پاسخ‌گیری نیز در آنجا به بهترین وجه بکار رفته است.

و بر عکس ظاهر قضایا، خواننده را در پایان یا همگام با نظر مطلوب خود ساخته یا حداقل او را در شکی شدید موضع میداده است.

شرکت کنندگان در داستان ایوب عهد عتیق عبارتند از:

- ۱- خداوند و پسرانش^۲ - خداوند در نقش دانشمندی مقتدر و بزرگ معرفی میشود ولی ساده و کم اطلاع نه چنانکه بتواند در مسائل صاحب نظر و از نتایج اجتماعی و روانی بعدی سیر امور آگاهی کامل داشته باشد!

۱- مجموعه رسائل اخوان الصفا جزوه‌هایی است در رشته‌های مختلف علوم و در قرن دوم هجری توسط گروهی ناشناس تدوین و در شهرهای بزرگ آن زمان خلافت عباسیان (بغداد بصره، واسط، کوفه، شفاثه) و در یک روز پخش میشده است!

۲- Lord یارب که درست معنای خداوند را در فارسی میدهد نه خدا را در کتاب ایوب بکار رفته است.

۲- شیطان در نقش حکیم و فیلسوفی است آگاه و جامع که داریم در تحقیق و مطالعه احوال و اوضاع عالم بسر میبرد . و از آینده سیر امور با اطلاع است و علی الظاهر چنانکه از بحث استنباط میشود مشاور قادر مطلق و یا کار گذار او نشان داده شده است .

۳- ایوب که قهرمان داستان است متفکری است ژرف بین و هوشیار . حقیقت گوو "معتز" به خلافتها ، که باهمه تلاشهای فکری دوستانش ، در رای و دید خود مصرانه پا بر جا است و رنجها و ستمهایی را که به انسان میرود گونه ای از بی انصافی می بیند . و نمی تواند آنرا زائیده " حکمت ازلی " بداند و سرانجام خداوند او را تأیید کرده پیروز میشود .

۴- سه دوست ایوب بنام های الیفاز تیمانی (Eliphaz the Temanite) و بلدد شوحی (Bildad the Shuhite) و سوفر نعماتی (Zophar the Naamathite) میباشد . اینان سعی بلیغ دارند ایوب را در تحمل بار گران مصیبت شکست سازند . و او را از عصیان و ستیزه جوئی با خداوند و از مجادله او در کنه " حکمت بزرگ " و تخطئه او باز دارند . طرح توأم با تسلسل فکری بسیار ماهرانه ، با عرضه ای مالا مال از فراست و نکته سنجی است . کتاب ایوب بسیار ممتع است و شیوا و برای اهل نظر خواندنی است و واجب . که . نمونه ایست و بدون شک هم ارز کتاب جامعه و هم عیار آن در عهد عتیق . ایوب در این کتاب عنان اندیشه را بی مبالات بسر حد متعالی آزادی میرساند . و برای انسان حریم بی حد و مرزی از پاکی و قدسیت و حق زندگی قائل میشود . و " غیر منصفانه " بودن زندگی را سخت محکوم میکند ، و در مقایسه فردی خود با بزرگی " او " خود را عادلتر می بیند !... و چراهای ایوب مستند به برهان و دلیل های محکم است و مظهر رسالت منصفانه انسان ، و نمونه حکمت و اندیشه بخردانه او است . اندیشه مقتدر انسانی نه تنها در فلاکت تاریکی شب ایوب سر به نیست نمیشود ، بلکه با ابعاد مطلق در حاشیه بی کران ، گام به گام پیش میرود ، پیروزمندانه و سر مست راه را به پایان

میرساند . مؤلف کتاب ایوب که از اسفار عهد عتیق است (سفر ۱۸) شناخته نیست و زمان تدوین آن نیز بدرستی مشخص^۱ نشده است ولی در این و اواخر ریشه داستان ایوب کتاب عهد عتیق در لوحهایی که در کاوشهای باستانشناسی بین النهرین بدست آمده روشن گردیده است .



عباسقلی گلشایان

خاطرات زندگی سیاسی من

۶

شد پرسید این معاونین چقدر حقوق میگیرند؟

گفته شد ماهیانه سیصد و پنجاه تومان .

بدون اطلاع ما دستور داد حکمی تهیه

کنند که برای معاونین ماهیانه سیصد و پنجاه

تومان و برای مدیران کل ماهیانه دویست و پنجاه

تومان اضافه حقوق پرداخت شود . من و آقای

صالح پرسیدیم این اقدام با اجازه شاهنشاه

صورت گرفته است ؟

گفت ضرورتی ندارد . باینجهت آقای

صالح تاروزی که در خدمت بود و من تا موقعی

که خودم کفیل وزارت دارائی شدم از این اضافه

استفاده نکردیم و همه ماهه به خزانه مسترد

میکردیم . خلاصه امیر خسروی در نظر اول

شخصی خشن مینمود ولی در عمل اینطور نبود .

فقط چون در خدمت نظام بود علاقه داشت کاری

که میگفت و میخواست فوری اجرا شود و گاهی

اتفاق آن سال خشکی بود و اکثر ایالات

گرفتار خشک سالی بودند که یا مجبور بودیم

مثلاً از تبریز و آذربایجان گندم به کرمان

ببریم یا از کرمانشاهان به خراسان .

آن زمان هم صحبت خرید غله از خارج نبود

و کسی جرأت اظهار آنرا هم نداشت چهرسد که

اقدام کند ، کم کم آقای امیر خسروی هم به

اهمیت کار تشبیت غله واقف شد یعنی من ایشان

را بگریان میگذاردم چون موضوع بسیار حساس

بود تا حدی که خود آن مرحوم مکرر میگفت اگر

یکروز در تهران گندم نباشد اول دکتر امینی

مدیر کل اقتصادی ، بعد گلشایان معاون و

دست آخر وزیر دارائی را اعلیحضرت بدار

می کشند .

مرحوم امیر خسروی مردی بود بلند نظر

و خوش قلب . برای نمونه وقتی وزیر دارائی

علی امینی



با اختلاط جوهرم باز سهمیه روز بعد رانداشتیم . شاید خوانندگان این خاطره ها تردید کنند ولی به آنچه در دنیا مقدس است و بخدای یگانه این بیان من عین حقیقت است من تصمیم خود را گرفتم که اگر تا آخر شب از رسیدن گندم خبر نرسید انتحار کنم و برای اینکار مقداری تریاک تهیه کرده بودم منتهی خدا تفضل کرد ساعت ده شب واگنهای گندم رسید ولی چون در راه تأخیر داشت لوکوموتیوران قطار را به سیلو نبرده و خود بمنزل رفته بود . من از رئیس غله خواهم کردم رفت منزل لوکوموتیوران و مبلغ دو بیست تومان باو داد که آمد و قطار را به سیلو برد که تا صبح منتظر نشویم و شبانه آرد تهیه شد و صبح به دکانهای نانوائی داده شد . این پیش آمد که شد من تصمیم گرفتم مرحوم امیر خسروی را هم همروزه در جریان بگذارم ، که لا اقل اگر تصادفی رخ داد ایشان هم بی اطلاع نباشد . مرحوم امیر خسروی بدون توجه باینکه نه وسیله کافی برای رساندن مقدار زیاد گندم به تهران داشتیم و نه گندم موجود بود چون محصول

سختگیریهائی میکرد که با منطق منافات داشت ولی بعد پشیمان میشد و سعی میکرد هر طور شده طرف را استمالت کند . مکرر وقتی دستوری میداد که قابل اجرا نبود من بایشان تذکر میدادم . میگفت میدانم ولی باید حد اعلاى تقاضا را در کار داشت تا اشخاص تمام کوشش خود را برای انجام آن بکار برند . البته اغلب موجب ناراحتی و دلسردی افراد می شد و من که بار و سای دارائی چندین سال بود کار کرده بودم نمیخواستم آقایان مأیوس شوند ناچار بودم در مواردی اعتراض سخت بکنم و این اعتراض ها گاهی مجرب و دلخوری میشد . بخصوص که میدیدم دستورهای ایشان برخلاف منطق و اصول و گاهی هم بی معنی است .

برای مثال یک موضوع که منجر به قهر من شد که تا چند روزی از رفتن بنزد ایشان اعراض کردم ذیلا " بیان می کنم :

همانطور که در صفحات قبل اشاره کردم وضع محصول غله در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ بد بود و ما برای تأمین نان شهرها بخصوص شهر تهران ناچار بودیم از محصول خوزستان که تازه بدست آمده بود به اصطلاح گندم را ترکوب کرده یا راه آهن و کامیون مصرف روزانه را به تهران بیاوریم و اغلب ترن دیر میرسید و من ناراحت دقیقه به دقیقه اطلاع میگرفتم محموله آنروز رسیده یا خیر ؟

یاد دارم یکشب فقط برای یکروز تهران گندم داشتیم و اگر شب گندم نمیرسید مسلماً روز بعد در تهران نان نبود و سیلو خالی حتی



سید محمد سجادی

من دیگر طاقت نیاوردم و گفتم هر کامیون بیشتر از پنج تن نمیتواند بارگیری کند (چون در آن زمان کامیون بزرگ نبود یعنی پلها و جادهها حرکت کامیون بزرگ و تریلی را تحمل نمیکردند) بر فرض درست بودن پل برای ده هزار تن غله دو هزار کامیون لازم است که شاید در تمام کشور نباشد.

ایشان بدون توجه باین منطق روبه استوان کرد و گفت: اگر تا فردا این مقدار گندم به تهران نرسد من شما را در وسط حیاط وزارت دارائی شلاق میزنم.

ما این تهدید را شوخی پنداشتیم و خیال کردیم برای تحریک استوان به کوشش بیشتر است. جلسه ختم شد و کارهای دیگر دارائی مطرح گردید فردای آن روز بعد از ظهر که امیر خسروی

سال گذشته تمام شده بود و ما از محصول سال نوحی با ترکوب کردن گندم از خوزستان و کرمانشاهان گندم به تهران میآوردیم گفت باید یک ذخیره کافی برای تهران تهیه کنیم و البته این مطلب صحیح بود ولی عملی نبود. در هر حال برای اجرای نظریه خودش یکرور رئیس اداره تثبیت غله که یادم میآید مرحوم استوان از رؤسای خوب ادارات و مردی پاکدامن بود در حضور آقایان معاونین و مدیران کل و خانم گلنبرگ خواست و پس از استفسار از موجودی انبار گفت تا فردا عصر باید ده هزار تن گندم وارد سیلوشود. این حرف که بیشتر به شوخی شبیه بود همه را متعجب کرد بیچاره استوان گفت اگر در خوزستان گندم باین اندازه موجود باشد تازه وسیله حمل نداریم.

گفت من به وزیر راه تلفن میکنم واگن در اختیار شما بگذارند و به دکترا سجادی وزیر راه تلفن کرد. وزیر راه جواب داد: مقدمات راه آهن کم است. حمل اسلحه و سایر محمولات ارتش احتیاجات در بار، کالاهای مردم همه هست، فقط روزی یک واگن که پانزده تن میشود میتوانم در اختیار اداره غله بگذارم...

مرحوم امیر خسروی هر چه اصرار کرد جواب رد شنید. عصبانی شد و در تلفن گفت من با کامیون جنس میآورم.

وزیر راه گفت متأسفانه پل اندیمشک چند روز است خراب است و کامیون عبور نمیکند.

گفت من بیست و چهار ساعت پل را درست میکنم. معلوم است طرف چقدر خندید. بعد تلفن را قطع کرد و گفت: با کامیون حمل کنید.

چند روز رفتم و نصیحت کردم که این طرز رفتار بسیار ناپسندیده است و با صاحب منصبان دولت که یک عمر زحمت کشیده و وظیفه خود را خوب انجام داده اند نباید اینطور رفتار کرد که موجب دلسردی آنان و خرابی کارها شود.

گفت من میدانستم نظرم عملی نبود ولی وقتی بیش از حد با شخص فشار وارد آمد از ترس حداکثر کوشش خود را خواهند کرد بعد استناد کرد به گفته ناپلئون که معروف است وقتی در مقابل دستورهای سخت به افسران باو گفتند این کار غیر ممکن است اجرا شود.

(impossible) او می گفت :

- impossible n'existe pas

ذکر مطالب فوق و هزاران داستان دیگر از مرحوم امیر خسروی که همه حکایت از لجابت و بی اطلاعی او بود از موضوع مآخارج است فقط بطور خلاصه میگویم تمام مدتی که ایشان وزیر دارائی بودند و من معاون اقتصادی ، روزی نبود که پیش آمدی نکند ، کم کم کار من بجائی رسید که کمتر بدفترش میرفتم و او هم مکرر میگفت من نقشه های بزرگ اقتصادی دارم گلشایان مانع است ، من هم از ترس اینکه مورد عتاب و خطاب واقع شوم نمیتوانستم استعفا دهم و چاره ای نداشتم که هر روز شاهد بی تربیتی ها و کارهای بی رویه امیر خسروی

باشم و مکرر از دوست ارجمند مرحوم دکتر غنی چاره جوئی می کردم حتی کارم به فالگیری و جادوگری رسید یعنی یک زنی بود که فال ورق میگرفت ، دعا میداد و سر کتاب میگرفت نزد او رفتم تا دعا و سر کتاب بگیرد که بمن آسیبی نرسد .

به وزارت دارائی آمد قبل از دعوت آقایان مدیر کل و معاونین بدفترش که معمول همه روزه بود من دپدم از پشت پنجره تمام فضای حیاط عمارت خوابگاه که وزارتخانه بود پیش خدمت ها و مأمورین به صفا ایستاده اند و مثل اینکه انتظاری دارند . به دفتر روزیر احضار شدیم . بیچاره استوان هم آمد . امیر خسروی پرسید چقدر گندم از دیروز تا بحال به سیلو رسیده : استوان جواب داد یک واگن و دو سه کامیون که مجموعاً "هشتاد تن" میشود . با تشدد پرسید مگر نگفتم باید ده هزار تن گندم بیست و چهار ساعته به تهران برسد ؟

استوان گفت قربان ما کوشش خود را کردیم بیش از این عملی نبود . یک مرتبه امیر خسروی از جا در رفت . زنگ زد پیش خدمت آمد باو گفت مأمورین حاضر باشند و شلاق که بنا بود تهیه کنید آماده سازید .

پیش خدمت جواب داد همه چیز حاضر است . امیر خسروی گفت آقایان بفرمائید برویم حیاط ناظر شلاق خوردن رئیس اداره تشبیه غله باشیم و حرکت کرد . من دیگر تحمل نیاوردم و بانهایت عصبانیت گفتم این چه مسخره بازی است مگر اینجاسرباز خانه است و رو کردم به آقایان و گفتم بفرمائید برویم سر کارهایمان و به استوان هم گفتم برو دفتر من و با تعرض از اطاق امیر خسروی خارج شدیم و به استوان گفتم تو برو منزل و در وزارتخانه نمان چون من اطمینان ندارم خلخلی امیر خسروی تمام شده باشد .

تا چند روز دفتر ایشان نرفتیم پس از

ملاحظات در فرهنگ هند و ایرانی

۳

بزرگترین و عمیق ترین انقلاب که از لحاظ وسعت دامنه و قوت تاثیر و ثبات و دوام در تاریخ هند بی نظیر است بوسیله اسلام در آن کشور صورت گرفت . اعراب نخستین بار سال چهل و چهارم هجری به فرماندهی مهلب بن ابی صفه از راه کابل و خیبر یعنی از سوی شمال غربی هند تا پیشاور و لاهور پیش رفتند و بعد بسال نود و سه هجری از راه شیراز و کرمان و بلوچستان و مکران بدستیاری سپاهیان ایرانی و به سرداری محمد بن قاسم بن - حکم بن ابی عقیل ثقفی سند و مولتان را بگشودند . لیکن چون اسلام ایشان هنوز بصورت بدوی و حملاتشان بقصد غارت و برده گیری بود جز ویرانی و ناامنی و کشته و نفرت چیزی برجای نگذاشتند . از آن تاریخ تا آغاز قرن پنجم هجری سند و مولتان اسما " در قلمرو عباسیان و یا صفاریان بشمار میرفت اما واقعا " حکومت منظمی نداشت و آشیانه آوارگان و میدان تاخت و تاز متمردان بود و اسلام آنها با صبغه عربیت خود اثری در بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی نگذاشت .

در حقیقت اسلام وقتی انقلاب فرا گیرد در زندگی هند پدید آورده که همراه با تمدن ایرانی و همدوش با زبان و ادب و علم و هنر ایرانی بوسیله غزنویان و اخلاف ایشان در آن کشور رایج شد . این بار میلیونها هندو را که دارای افکار و عقاید وابسته وادیان و آداب و سنن گوناگون و طبقات مختلف اجتماعی بودند باهم یک رنگ و همداستان کرد و سطح زندگی فردی و اجتماعی را بالا برد و سر زمین هند را که تا آن زمان در حال انزوا بسر میبرد به دنیای متمدن مربوط و متصل نمود . این بار دامنه نفوذ اسلام نامحدود بود و نه تنها در سراسر هند بلکه بمالک جنوب شرقی آسیا نیز سرایت کرد و بدون استفاده از شمشیر در پرتو فرهنگ درخشان همه آن نواحی را تسخیر نمود . اهل علم و ادب ایران همراه با سپاهیان خراسانی به هند رفتند و به هندوان علم و دین یاد دادند . هند محل تلاقی آراء و عقاید مختلف و میدان فعالیت فکری و هنری از هر دسته و فرقه گردید - تمدن اسلامی ایرانی سطح زندگی را بالا برد و دروازه های بسته هند بروی دنیای متمدن گشوده شد . اگر تعصبات جاهلانه در سایر بلاد مانع رشد اندیشه و دانش بود هند مأمّن همه علماء و هنرمندان و ارباب

لرز رفتار
دولت
را خوب
کرد که
بود .
بود ولی
از ترس
ستاد
تی در
گفتند
- in
دیگر
ماجت
است
پشان
دی
نارمن
و هم
دارم
پنکه
ستم
ماهد
روی
فنی
و
ورق
او
م

مذاهب مختلف گردید . زبان و خط فارسی بعنوان زبان مسلمانی و شعار مسلمانی و زبان فرهنگ اسلامی هند را فرا گرفت و در تمامی السنه محلی نفوذ کرد .

هندمیدان تجلی هنر و علم و ذوق و ادب ایران گردید . علمای ایرانی معمای پیچیده هند را با تالیف کتب سودمند و تحقیقی برای دنیای متمدن حل کردند . اسلام همراه با تمدن اسلامی ایران راه نجات هندوان محروم بود . فشار طبقات بالا و هرج و مرج عقیدتی و اقتصادی و فقدان عدالت اجتماعی که قشر فشرده مردم و طبقات پائین را بسته آورده بود با این دین تازه از میان برداشته شد ، و وجود عقاید زشت و سخیف امثال بت پرستی و مارپرستی و شیطان پرستی و گاوپرستی و کوه و دریا و آفتاب پرستی و " لنیگا " پرستی ؛ جای خود را به شریعت مساوات و توحید داد . عبارت دیگر انقلاب بزرگ اسلامی اگر چه مانند طفیان نیل ابتدا با خشونت و ویرانی همراه بود اما عاقبت به سر سبزی و آبادانی و نعمت و برکت منجر شد و با میل و رغبت اکثریت مردم مربوط گردید . البته اشراف متعصب که غرور طبقاتی و عزت جاه اجازه همرنگ شدن و تساوی با طبقات پایین را به ایشان نمیداد با اسلام به مخالفت و با مسلمانان بجنگ پرداختند . نتیجه این منازعات متحد شدن مسلمانان و تشکیل ملت اسلامی و حکومتهای مسلمان گردید که آخرین آنها همین پاکستان و — بنگلادش است .

* * *

مهلَب بن ابی صفره در ترک تازی خود به پیشاور و لاهور به گرفتن برده و تاراج و قتل مخالفان اکتفاء نمود و با غنائم حاصله از همان راه که آمده بود برگشت (سنه ۴۴ هـ) بعد از — فتح سند اتفاق افتاد و آن ناحیت ، ضمیمه متصرفات عرب شد .

عربها از دیرباز با هند روابط بازرگانی داشتند و کم و بیش آن سر زمین را میشناختند . وجود کلمات هندی در قرآن و اشعار عرب جاهلی شاهدان این رابطه دیرین است .

اولین برخورد نظامی عرب با هند بعد از اسلام و بسال ۶۳۶ میلادی در عهد عمر صورت گرفت ، درین سال نخستین کشتی جنگی عربی در آبهای سند پیدا شد . این کشتی حامل سر بازان مغیره بن ابی العاص و عازم فتح بندر " دیبل " (نزدیک کراچی کنونی) بود چچ (پادشاه) سند که سامهین دیواییچ نام داشت این لشکر را شکست و مغیره را بکشت ، در عهد عثمان و علی و معاویه نیز حملاتی بر سند روی داد که همه با شکست مواجه گردید . قسمت این بود که این فتح در عهد ولید بن عبدالملک و بدست محمد بن قاسم داماد و پسر عم حجاج بن یوسف ثقفی صورت گیرد .

پادشاه سرنندیب (سری لانکا) جمعی از زنان و کودکان تجار مسلمان را که در آن جزیره بی سرپرست مانده بودند با هدایایی نزد حجاج میفرستاد . قضا را در نزدیکی بندر " دیبل "

کشتی این مسافران را باد مخالف بساحل راند و بخاک نشاند دزدان " نکامره " سندی آن کشتی باد آورده را غارت کردند و زنان و کودکان مسلمان را به اسیری بردند . حجاج با اجازه خلیفه عازم جنگ با " داهر " پادشاه سند شد و لشکری به سرکردگی " بدیل بن طهفه بجلی " جنگ داهر روانه کرد ولی " جیسیه " پسر داهر او را بکشت و لشکرش را تار و مار کرد . حجاج وقتی این خبر را شنید تصمیم گرفت با تمام اقوا چچ سند را در هم شکند و اسرای مسلمان را آزاد کند . وی که شاعری چیره دست بود این اشعار را بسرود :

دعاه الحجاج فارسه بدیل	وقد مال العدو علی بدیل
و شمر ذیلہ الحجاج لما	دعاه ان یشمره بذیل
فدیت المال للغارات حشوا	بلاعد یعدولا بکیل

باین جهت داماد هفده ساله خود را که جوانی شجاع و باهوش بود به امارت سند و هند برگزید و مأمور استرداد اموال و اسیران مسلمان از دریا زنان سندی کرد .

محمد بن قاسم ابتدا شهر شیراز را در محل فعلی آن بنا کرد و جمع کثیری از جنگاوران ایرانی را بخدمت گرفت و بعد از یکسال تدارک و تهیه از راه کرمان و مکران خود را بسند رسانید ابتدا قلعه " نیرن کوت " سپس " دبیل " را بگشود و اسرای مسلمان را آزاد نمود آنگاه " سروستان و الور " را فتح کرد و داهر شاه سند را در روز پنجشنبه دهم رمضان سال ۹۳ هجری (۷۱۲ میلادی) بکشت و شهر الور را غارت کرده بتکده آنرا به مسجد تبدیل نمود — بعد " برهمنا باد " و " اسکندره " را بگشود و پسران داهر را بقتل رسانید — در اوایل ربیع الاول سال نود و چهار شهر مولتان نیز تسلیم شد و با این فتح گنجها و ذخائر داهر و زن و دو دختر او بدست محمد بن قاسم افتادند — محمد بن قاسم دختران داهر را به خلیفه پیشکش کرد ولی خود او بیش از سه سال در سند نماند — سلیمان بن عبدالملک او را احضار کرد و صالح بن عبدالرحمن والی عراق که بامنسوبان حجاج بشدت خصومت داشت محمد را در واسط زندانی و بعد بقتل رسانید (۹۶ هـ) وی این دوبیت را در زندان واسط سروده است :

و لئن ثویت بواسط وارضها	فلرب فارس فتیه قد رعته
رهن الحدید مکبلا مغلو لا	ولرب قرن قدر ترکت قتیلا

ایران شناسی در استان « الکساندره کوچک »

۲

مطلب دیگری که هوچکو راجع به تأثیر فارسی در این کتاب ارائه میدهد صحنه‌ای است به اسم " تماشا ". برگزار کنندگان این صحنه‌ها اشخاصی هستند که بآنها لوتی خطاب میکنند و بازیگری همراه دارند و خرسی یا عنتری . هوچکو می‌نویسد چون این صحنه‌ها غالباً برای خندانن مردم است هیچ‌کس این زحمت را بخود نداده است که آنرا جدی تلقی کند و با اصطلاح بروی کاغذ بیاورد . کلماتی که بازیگران این صحنه بکار می‌برند کلماتی است که از دهان مردم گرفته شده است و اشاره بزندگانی و سنت‌های آنها است سپس با تقلید و اشاره تأثیر این کلمات را کامل میکنند (آنچه که در نزد رومی‌ها Gesticulation نامیده شده است). آنها چون بازیگران قدیم اروپا که صورت خود را با درد شراب می‌آلودند قیافه خود را با آرد یا زرده تخم مرغ نقاشی میکنند . سپس می‌نویسد برای اینکه این صحنه‌ای که بنام تماشا خوانده شده است بهتر فهمیدن شود بطور نمونه صحنه کوچکی از آن را بدست میدهیم :

باغبان

صحنه تماشا باغی را نشان میدهد هنگام تابستان است - دو باغبان لباسی از پوست گوسفند بر تن دارند که وسط بدن آنها را می‌پوشاند ، یکی از آنها بنام باقر نامیده میشود و دیگری با اسم نجف ، باقر مردی ثروتمند و دارای دختری زیبا است که او را در اطاقی محبوس ساخته است ، نجف جوانی است فعال و زرنگ و مکار ، این دو تن درباره اینکه میوه‌های باغ این یک بر آن یک برتری دارد بحث میکنند و هر کدام میوه‌های باغ خود را به چیزی برتر و زیباتر تشبیه میکنند سرانجام بین آنها کشمکش و زد و خورد در میگیرد که این صحنه اسباب خنده مردم را فراهم میکند و بالاخره باقر مغلوب میشود و سپس با هم صلح میکنند و باقر به نجف پیشنهاد میکند که از آن شرابی که میگویند حرام است جامی بگیرند ؟ در اینجا آنها به تمسخر ملا می‌پردازند و به عنوان شاهد این شعر را میخوانند :

توخون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم

سپس باقر کیسه پولی از جیب خود بیرون میکشد و به نجف میدهد که با اصطلاح مخلفاتی

برای باده نوشی فراهم کند. سفارش های گوناگون باو میدهد و چون نجف به قصد تهیه سفارشات حرکت میکند باز اور آبا واز میخواند و آنچه از قلم افتاده است بیاد او فرا میدهد و این صحنه مکرر میشود بطوری که بالاخره نجف که بیش طاقت شنیدنش نمانده است گوشهای خود را بادست می پوشاند و برای تهیه سفارشات دور می شود. باقر به تهیه مقدمات ناهار می پردازد. بالاخره صحنه تماشا با برگزاری ضیافتی که این دو تهیه دیده اند پایان می پذیرد. آنها بقدر کافی باده می نوشند و به این باده نوشی نجف با نواختن گیتار وجد و نشاطی تازه می بخشد و هر دو بخواب میروند ولی نجف که خواب او جز حیل های بیش نیست به جانب دختر باقر میرود و با نواختن گیتار باو اظهار عشق میکند و صحنه در اینجا پایان می یابد. هوچکو در اینجا می نویسد که در ایران که تئاتر یا کاباره وجود ندارد می توان حدس زد که این صحنه بر روی تماشاجی چه تأثیری می گذارد.

صحنه دیگری که هوچکو آنرا مؤثرتر و جالب توجه تر از تماشا میداند "خیمه شب بازی است". هوچکو می نویسد که این نوع بازیگری از قدیم در ایران معمول بوده است بخصوص بیشتر نزد بیابان نشینانی که از نژاد ترک بوده اند. اروپائیان مطالبی در مورد مقایسه اینگونه نمایشها نوشته اند و نتیجه گرفته اند که پهلوان خیمه شب بازی در هر کشوری نمونه ای است از ملیت و سنت آن کشور که از بین مردم عادی انتخاب شده است و نشانه ای است از افعال و عادات و فرهنگ آن قوم، پهلوانان این خیمه شب بازی که میشود آنها را با هم مقایسه کرد یک وجه اشتراک کلی با هم دارند. همه آنها مردمی هستند خوش خور و خوش نوش که تمام چیزهای خوب عالم را برای خود میخواهند مردمی زنده دل و شاداب ولی بد جنس و بد خواه نیستند بلکه خوشدل و نیک نفس بشمار می آیند باستانهای پهلوانان اینگونه نمایش در فرهنگ انگلستان که کینه توز و دشمن پیشه اند آنها عادت دارند که یکدیگر را از میان بردارند. پهلوان خیمه شب بازی ایرانیان با سم کچل پهلوان نامیده میشود او لباس خاصی بر تن ندارد بلکه آنچه او را امتیاز می بخشد همان کچل بودن او است. از جهت خصایص و اخلاق و رفتار این پهلوان شباهت زیادی به پولی شینل شهر ناپل دارد ولی آنچه او را از این پولی شینل شهر هاپل یا پولی شینل فرانسه یا آرلکن مشخص میکند تعلیمات مذهبی او است و زیرکی و باصلاح آب زیرگاه بودن او. او فاضل است - شاعر است. جمله های عربی رامی تواند بخوبی واز بن حلق ادا سازد - کار او تمسخر ملا است و اظهار ارادت بزرگان و گاهی بساده غلامان.

این مطالب از دو کتاب زیر تلخیص شد:

۱ - ایران و لهستان در طی قرون تألیف استانیلاس کوشتشا و کووسکی

۲ - تئاتر پرسان تألیف الکساندر هوچکو.

ادیب بجنوردی



مرحوم سید حسین موسوی نسل
معروف بادیب بجنوردی فرزند میرزا
ابوالحسن در سال ۱۳۰۰ هجری قمری
در قریه خراشاه واقع در شصت کیلومتری
جنوب بجنورد متولد شد .

مرحوم ادیب دو ساله بود که
پدرش وفات کرد طبق معمول محل در
سن هفت سالگی او را بمکتب گذاشتند
در وس مقدماتی و صرف و نحو و خواندن
قرآن مجید را در آنجا خواند و در
سن پانزده سالگی بمشهد آمد و در
مدرسه نواب بادامه تحصیل مشغول
شد ، صرف و نحو و ادبیات را نزد
مرحوم حاجی محقق قوچانی و فاضل
بسطامی و آقا شیخ عبدالعزیز و

عبدالخالق و بالاخره در محضر استاد ادب عصر مرحوم ادیب نیشابوری تکمیل کرد معلم
ریاضیات آن مرحوم آقا میرزا عبدالرحمن مدرس و معلم هیات ایشان مرحوم مشکان طبسی
بودند . سطح فقه و اصول را نزد مرحوم حاج شیخ حسن برسی و میرزا قدوس ابهری و سایر
اساتید وقت تلمذ کرد .

حکمت رانزد مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم نیشابوری که از شاگردان بلاواسطه حکیم شهیر
حاج ملاهادی سبزواری بود و از درسهای فلسفه مرحوم آقا سید محمد بجنوردی عم گرامیش
و همچنین حاج فاضل استفاده مینمود .

منطق رانزد حاجی محقق و خارج فقه را تاسی سالگی نزد حاج شیخ حسنعلی تهرانی
وبعداً " در محضر آیت اله زاده خراسانی و مرحوم آیت اله العظمی قمی تحصیل کرد و در

مجالس تفسیر عرفانی مرحوم حاج میرزا حبیب نیز حضور پیدا میکرد. آقایان صدراطبا و اشرف الاطبا و مشیرالاطبا قانون بوعلی و شرح نفیس و تشریح پولک را بایشان درس میدادند.

در ۱۳۲۴ قمری که مصادف با اعلام مشروطیت بود خدمات فرهنگی ادیب بجنوردی در اولین مدرسه مشهد که بنام معرفت باز شده بود شروع گردید همچنین در مدارس مظفری و مؤسسات شرکت فرهنگ دروس قدیمه از قبیل ادبیات و منطق و درسهای جدید فیزیک و شیمی درس میداد.

در صدر مشروطیت ادیب عضو مؤثر حزب دموکرات معلم ادبیات علوم معقول و منقول در مدارس قدیم و جدید نویسنده با ذوق برای روزنامه‌های مشهد و تهران و مرد میدان مبارزه و دفاع از فرهنگ جدید و مشروطیت ایران بود. در سال ۱۲۹۸ که با آمدن آقای سید محمد سلطان العلماء فرهنگ خراسان تأسیس شد مرحوم ادیب رسماً "خدمت فرهنگ در آمدودیری نگذشت که ایشان با اتفاق آقای دانش بزرگ نیا و آقای انتخاب الملک رام و مستشار الممالک دبیرستان دانش را تأسیس کردند که دبیرستان منحصر بفرد مشهد بود آقای ادیب ضمن داشتن سمتهای رئیس تفتیش، رئیس اوقاف و کفیل فرهنگ در آنجا هم تدریس میکرد.

مرحوم اسدی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی دانشکده معقول و منقول را در مشهد تأسیس کرد و دروس تاریخ ادبیات و تفسیر را بمرحوم ادیب واگذار کرد در مدرسه نواب در همان موقع منطق و ادبیات و منظومه درس میداد.

در سال ۱۳۱۴ مرحوم ادیب باصفهان منتقل و مأمور تأسیس دانشکده معقول و منقول در آن شهرستان گردید، ابتدا ریاست دبیرستان صارمیه بعهدہ ایشان واگذار شد در مدرسه صدر اصفهان شوارق و در مدرسه چهار باغ علم کلام تدریس میفرمود حوزه‌های درس خارج تفسیر را در مسجد حاج میرزا هاشم تشکیل میداد.

در سال ۱۳۲۶ به تهران منتقل شد و معاونت و مشاورت فنی کتابخانه ملی بعهدہ ایشان واگذار گردید و در همین سمت از خدمت فرهنگ بازنشسته شد و از آن بی‌بعد با سمت استادی در دانشکده معقول و منقول شروع بتدریس کرد ضمناً "در مدرسه سپهسالار منظومه تدریس میکرد و در مدرسه شیخ عبدالحسین حکمت و کلام تدریس مینمود. در چند سال اخیر که بواسطه شکستگی پا و ضعف مفرط قادر بحرکت نبود اغلب دانشجویان بمنزل معظم له میرفتند و از فیض محضر استاد بهره میبردند تا اینکه صبح روز یکشنبه چهارم شهریور ماه ۱۳۴۱ پس از چند سال تحمل درد و رنج و مرارت دعوت حق را لبیک گفت و بسرای ابدی شتافت.

از تألیفات و آثار مرحوم ادیب علاوه بر جزوات درسی که برای دانشجویان گفته‌اند چند کتاب و جزوه خطی است بنام سیر طبیعت ، مقدمه‌ای بر توحید مفضل ، جزوه‌ای در معراج و کتابی در منطق که باید چاپ و منتشر شود . مقالات ایشان در مجلات الکمال ، تمدن ، خرد چاپ شده . مرحوم ادیب مدیریت روزنامه عصر جدید و سر دبیری مهر منیر را نیز به عهده داشته است . در زمستان سال ۱۳۲۷ که به مشهد مشرف شد ، فهرستی از کتب خطی و کمیاب آستان قدس تهیه نمود همچنین در کتابخانه ملی تهران فهرست تعدادی از کتب خطی آنجا را تهیه نمود : در فروردین ماه سال ۱۳۲۸ بر حسب درخواست شورای دبیران مشهد آقای فیوضات رئیس اداره فرهنگ خراسان که یادش بخیر باد مجلسی در خورشان ادیب برای تجلیل از خدمات فرهنگی آن مرحوم تشکیل داد . در مراتب فصل و خصال حمیده و قدرت ایمان و حالت تسلیم و رضای این رادمرد همینقدر میتوانم عرض کنم تاکنون کسی را باین مایه و پایه ندیده بودم . خداوند او را غریق رحمت فرماید و با اجداد طاهرینش محشور باشد .

تألیفات ایشان بشرح زیر است :

- ۱- در محاورات مربوط به انقلابات و نهضت‌های دینی در مغرب و مشرق
- ۲- ترجمه مجاوره تاگور با انیشتین
- ۳- نیازمندی انسان به منطق
- ۴- نیازمندی انسان بتمدن
- ۵- نیازمندی انسان به دیانت
- ۶- سیر طبیعت
- ۷- توضیحات و حواشی بر صحیفه سجادیه
- ۸- ترجمه شرحی بر حدیث شریف محض السلام
- ۹- رساله انتظاریه در لزوم وجود حجت در هر عصر و زمانی
- ۱۰- در بیان و شرح دوره‌های شبهات اسلامی
- ۱۱- در بیان نبوت عامه و خاصه
- ۱۲- در معنای ولایت و مراتب آن
- ۱۳- سیر تجدیدی معارف در خراسان
- ۱۴- ترجمه کتاب المرأة المسلمة تألیف محمد وجدی فرید مصری صاحب دائرة المعارف

عربی



عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

مہتاب شب

دشت " ونک " ز ساجت جنت نشانه بود
وز چشمک ستاره کران تا کرانه بود
وندر دلم ز وجد هزاران ترانه بود
جانانه بود و جان من اندر میانه بود
وز شور عشق در دل ما صد فسانه بود
آن همنا که در بر من عاشقانه بود
چون همدم یگانه من آن یگانه بود
در دشت بی کران زمان جاودانه بود
زیرا (رفیع) عازم دیوانه خانه بود

شب بود و ماه بود و سکوت شبانه بود
بدر منیر در وسط آسمان به ناز
مضرب شوق بر رگ جان نغمه می فکند
مہتاب شب به زیر درختان کنار جوی
از ما مہتاب تاب دل از دست رفته بود
او بود و من که جان و تن من فدای او
رویای وصل خیمه بدشت جنون کشید
غوغا و شور و مستی و دلدادگی ما
بیهوده بود صحبت دنیای عقل و دین

- ۱۵- در معنی بلا و قضا و قدر
- ۱۶- در دفع و رفع شبهات ابن کمونه
- ۱۷- در باب معنی ظاهر و باطن
- ۱۸- در معنی کتاب تکوینی انسان
- ۱۹- نص الخطاب فی حفظ الکتاب در باب عدم تحریف قرآن مجید
- ۲۰- در معرفۃ النفس
- ۲۱- در خواص سور و آیات قرآنی
- ۲۲- جبر و تفویض
- ۲۳- فهرست سیصد جلد از نسخ خطی کتابخانه ملی
- ۲۴- فهرست کتب خطی و کمیاب کتابخانه آستان قدس رضوی

از: غلامحسین رضائزاد "نوشین"

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

۱۱

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۱- ابوسعید ابوالخیر- پیر طریقت و مقتدای اولیاء و اصفیای همه روزگاران - چنانکه در رساله اخویه ابوعلی سینا مندرج و عین القضا در تمهیدات خود از متن عربی آن نقل کرده است^۱، به شیخ المشائین ابوعلی می نویسد: "دلتی علی الدلیل، فقال الرئيس ابوعلی فی الرسالة علی طریق الجواب: الدخول فی الکفر الحقیقی و الخروج من الاسلام المجازی و غیر حقیقی. یعنی: مرا براه یا رهبری دلالت کن، پسر رئیس الفلاسفه ابوعلی در نامه بطریق پاسخ نوشت: داخل شدم. در کفر حقیقی و خارج شدم از اسلام مجازی و غیر حقیقی سپس بدنباله سوآل و جواب بنقل از "مصابیح" بوسعید می نویسد: "اوصلتني هذه الکلمات الى مالا اوصلني اليه عمر مائت الف سنة من العبادہ" یعنی: این سخنان، مرا رساند با آنچه که عمر صد هزار ساله از عبادت نمیرساند، و عین القضا پس از نقل این عبارت از بوسعید می نویسد: "اما من می گویم که شیخ ابوسعید هنوز این کلمات را نچشیده بود، اگر چشیده بودی، همچنانکه بوعلی و دیگران، که مطعون بیگانگان آمدند، او نیز مطعون و سنگسار بودی در میان خلق، اما صد هزار جان این مدعی فدای آن شخص باد که چه پرده دردی کرده است و چه نشان داده است راه، بپروای را". پس از درک عبارت ابوسعید سنگین ترین سخن نابغه همدانی اینست که می گوید: شیخ ابوسعید هنوز این کلمات نچشیده بود، چهره سد بجویدن و هضم کردن. مردی که خلاف تصورات عامه متصوفه ابوعلی سینا را بر ابوسعید بمقدار بیش از طاقت ادراک برتر و مقام او را اترمیداند،

بطور مسلم در طائفه متصوفه منفور تلقی می شود . و بقول آقای دشتی شیخ عطار در تذکره خود و برخی از رجال نویسان و تذکره پردازان محض عناد ، نامی از او نمی برد .

۲ - این هوشمند یگانه که سخنان و عقاید او از حوصله ادراک روزگاران افزون است . در آخرین صفحه تمهیدات می نویسد که شیخ ابوعلی آملی ، گفت : امشب آدینه نهم ماه رجب - حضرت مصطفی ص را خواب دیدم که تو عین القضاة و من ، در خدمت او می رفتیم ، آنحضرت از تو پرسید که این کتاب تمهیدات - را بمن بنمای و در آستین من نه ، و تو - یعنی عین القضاة - کتاب تمهیدات را با آستین او نهادی ، گفت : " ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرانمنه " من نیز قبول کردم و از گفتن این ساعت دست برداشتم ، باش تا بعالم من رسی که زحمت بشریت در میان نباشد که خود با تو بگویم آنچه گفتنی باشد .

اظهار این سخنان و ابراز چنین عقایدی ، چه جای فقیهان و محدثان و مفسران ظاهر ، که بزرگان صوفیه و متکلمان را نیز بر او می شوراند و در نتیجه قتلی دلخواه او ولی جانگداز را ببار می آورد .

۳ - بعقیده عین القضاة علم الهی نامتناهی است و تغییر در جزئیات موجب حدوث تغییر در علم ایشان است نه تغییر علم واجب الوجود بجزئیات ، و عقل استطاعت ادراک علم ازلی و غنایی ذات الهی را ندارد ، و فقط در غایت توانایی می تواند بناتوانی خود از ادراک علم باری پی برد ، و دیده باطن که از آن به بصیرت تعبیر کرده است ، می تواند بطوری به ما وراء عقل دست یابد و فرق میان عالم و عارف در اینست که عالم از ادراک حق ، لذت فهم و درک معلوم را می برد در صورتیکه عارف با دراک جمال حق التذاذ یافته و شوقی بس بزرگ در وجودش راه می یابد . بدیهی است برخی از عقائد کلامیه و نظرات حکیمانه عین القضاة پس از او در تحقیقات دقیقه حکماء و بویژه متألهان و عارفان اسرار قرآنی ، کاملاً متروک و فاضلان نه تری اظهار شده است ، اما هیچ کس باینهمه دقائق و ژرفنای های باریک و گذرگاههای ادراک باندازه نابغه همدانی دست نیافته است ، زیرا دقت در لطافت معارف و آیات و احادیث و تأویل و رسوخ در عمق آنها ، بسی با تمهید مقدمات منطقی و استخراج قواعد عقلی که اصول عقائد و معارف اسلامی را بتوان بر اساس آنها پایه نهاد و کاخهایی پرشکوهر بر آن پایه ها ساخت ، فرق دارد ، بدون اینکه این سخن قادح مقام و فرود آورشان تمهیدگران حکمت باشد . کار حکماء بزرگ اسلامی تنها اثبات بمنکر یا تفهیم بخالی الذهن و یارد و نفی عقیده حکیمی دیگر نبوده ، بلکه آنان را در همه اعتقادات الهی سخنانی پر بار و بقاء عده عقل و ، بکفایت و محکم است ، و علاوه بر الهیات ، جهان بینی وسیع و معرفت استدلالی در مباحث طبیعیات و نفس و سیاست اجتماع و اخلاق داشته اند ، که سزاوار است دانشمندان فحل جهانی ، به بررسی در آثار و کتب آنان برخیزند ، شاید دامنی از

بس
نست

مانند
نقل
تیس
سلام
در
قیقی
تالی
صد
اما
لی و
زار
اهی
بعید
ه
،
—

این گلستان پر گل کنند و برای تعطیر مشام جوانان و ملت خود بارمغان برند .
 باری ، با اینکه کمی از بسیار و حبه‌ای از خروارها سخن در مورد افکار و اندیشه‌های عین
 القضا از سواد خاطر به بیاض نیامده است ، بتناسب طعنی که آقای دشتی به عبارت :
 " توجیهات علیلانه " بر نابغه همدان وارد آورده است ، بناچار قسمتی از نامه‌ای را که
 مرحوم سیدمدقق ، معلم ثالث - میر داماد - در پاسخ مولی عبدالله شوشتری شاگرد مقدس
 اردبیلی در مشاجره‌ای علمی نوشته است از صفحه ۳۶۷ کتاب روضات الجنات خوانساری
 از زبان حال عین القضا بتأقی دشتی نقل می‌کنم ، با این تفاوت که طرف مشاجره میرداماد ،
 مدرس عالیقدر اصفهان کسی است که صاحب شرح قواعد در فقه و حاشیه‌ای بقول صاحب
 روضات چندین هزار سطر بر الفیه و شرح بر ارشاد علامه و چندین کتب و رسالات معتبره دیگر
 است ، ولی طاعن نابغه سترکو و بارع همدان ، آقای دشتی صاحب کتاب در دیار صوفیان !
 " عزیزمن ، جواب است این ، نه جنگ است کلوخ انداز را ، پاداش سنگ است "

رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره ، نهایت مرتبه بی حیایی است که نفوس معطله و
 هویات هیولانیه در برابر عقول مقدسه و جواهر قادسه بلاف و گزاف و دعوی بی معنی برخیزند ،
 اینقدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه با من جدال کردن و بحث نام
 نهادن ، چه معین است که ادراک مراتب عالییه و بلوغ بمطالب دقیقه کار هر قاصر المدرکی و
 پیشه هر قلیل البضاعتی نیست ، فلما محاله مجادله با من در مقامات علمییه ، از بابت قصور
 طبیعت خواهد بود ، نه از باب دقت طبع ، مثنی خفاش همت که احساس محسوسات را ،
 عرش المعرفت دانش پندارند و اقصى الکمال هنر شمردند . باز مره ملکوتیین که مسیر آفتاب
 تعلقشان بر مدارات انوار عالم قدسی باشد لاف تکافؤ زنند و دعوی مخاصمت کنند الخ
 اما در مورد سخن عین القضا بتعبیرت : " ای دریغا ذنب ابلیس ، عشق او آمد با
 خدا ، و ذنب مصطفی عشق خدا آمد با او الخ " که آقای دشتی آنرا تب آلود و توجیه علیلانه
 دانسته ، برای اثبات صحت آن باید دانست که فرمان سجده بآدم و اباء و استکبار ابلیس
 از آن ، بعنوان سجده تعظیم و تکریم آدم بوده است نه سجده عبودیت ، و چون ابلیس
 عاشق بذات باری تعالی بود و جز او را عاشقانه نمی‌پرستید بعنوان عبودیت آدم را سجده
 نکرد و مرتکب گناه شد . چنانکه ظریفی سروده است :

حدیث بوالعجبی ، دوش زنده پوشی گفت که در مراتب توحید ، همچو شیطان باش
 چنانکه ملائکه دیگر ، با وقوف بدین معنی با سجده آدم قبول فرمان کردند و استکبار
 ابلیس بر اثر عدم وقوف بمعنی خطابی : " و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا " بود
 و بدین جهت رانده گشت .

اما ذنب مصطفی ، عشق خدا آمد با او ، دارای توجیهی حکیمانه و عقلی است ،

زیرا : پیغمبر ص که عقل اول و نخستین صادر متعین از مخلوقات و ماهیات امکانیه است ، از حیث وجود امکانی فقیر است و ذنب او ذنب امکانی است که مساوق و ملازم با فقر ذاتی است ، نسبت بواجب الوجود که ذات احدیت صرفه و غنی بالذات می باشد ، پس جا دارد که این بیت برای تفهیم مدعا ، زبان حال پیغمبر اسلام ص باشد ، که در کمال وجود امکانی ، در برابر حضرت غیب المصون و نبویه المطلقة الاحدیه فقر و ذنب وجودی بمعنی حاق کلمه دارد و غفران ذنب او هم از تقدم و تاخر جز این نیست :

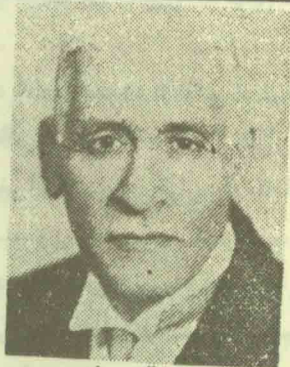
واذ قلت ما ذنبت ، فقلت مجيبه : وجودک ذنب ، لایقاس به ذنب

یعنی : و هنگامیکه گفتم گناهی نکرده ام ، پس در پاسخ گفت : ، وجود تو گناهی است که هیچ گناهی با آن مقایسه نمیشود . پس در حسنات و سیئات موحدان منقطع از ما سوی که خاتم آنان پیغمبر اسلام ص است باید گفت که حسنه هر وجود عالی برای وجود اعلی سیئه میباشد که وجود اعلی باید از آن استغفار کند چنانکه سیئه و گناه هر وجود اعلی حسنه وجود عالی است و از این حیث است که گفته اند :

حسنات الابرار سیئات المقربين . پس سخن عین القضاة درست و درک آقای دشتی

ادامه دارد

قاصر از آن است .



دکتر قاسم غنی

بقیه از صفحه ۱۸

می آمد و حکم صادر میکرد ماهانه با و پانزده هزار تومان بدهند . بعد از چندی که دلتنگ میشد میگفت تمام پولها را باید پس بدهد . مکرر از این احکام صادر میکرد و ماکه اداری بودیم اگر اعتراض میکردیم دلتنگ میشد و اگر هم نمی گفتیم ممکن بود مسئول واقع شویم و چون مورد محبت اعلی حضرت رضا شاه بود مسلما " چوبش سر ما میخورد . اهل منطق و سیاست نبود مکرر جلوی اشخاص و حتی وزرا میگفت ما وزارتخانه بین المللی هستیم چون من روس فیل هستم ، گلشائیان ژرمانوفیل ، دکتر امینی آنگلو فیل . بمناسبت اینکه مذاکرات باروسها را خودش میکرد مذاکرات با آلمانها بامن بود و مذاکرات با انگلیسها با دکتر امینی . در هر صورت خدایش بیامزاد . (ادامه دارد) .

خلاصه صریحا باید بگویم امیر خسروی مردی بود بی اطلاع ، سواد فارسی و حتی فرانسه اش هم کم بود ولی بسیار نظر بلند و با اراده بود و میل داشت کارهای بزرگ انجام دهد ولی سوادش را نداشت بسیار لجوج بود و خود رأی بقول فرنگیها Notion (نویسن) عدد نداشت . یک مرتبه از یک عضو خوشش

آوارگان وادی ابہام و تردید

موریس مترلینگ نویسنده مشہور بلژیکی یکی از محققین کم نظیری است کہ با فکر وسیع خود بہ تمام نکات مجہول و جزئیات مکتوم اسرار خلقت و فلسفہ هستی و نیستی توجہ داشتہ و آنرا در نہایت دقت مورد بررسی قرار دادہ و ضمن تألیفات جالب خود برای مجسم کردن و توصیف جہات مبہم و تاریک اسرار آفرینش مہارت و زبردستی خاصی بخرج دادہ ولی متأسفانہ در عین عظمت فکری و پس از رسیدن بآن تاریکیہا و بدون اینکہ برای حل آن مشکلات چارہ ای بیندیشد دفعتاً "راہ خود را منحرف کردہ و دنبال فرضیہ و مطلب تازہ دیگری رفتہ است . شکی نیست کہ بشر امروز تشنہ فہم مطالب و حقایقی دربارہ بقای روح و علل خلاف در آفرینش و نحوہ مداخلہ خداوند در امور دنیوی و مراحل تکامل روحی و تکالیف بشر در اثنای زندگی مادی است .

آنہائی کہ تألیفات مترلینگ را مطالعہ کردہ اند قطعاً "متوجہ شدہ اند کہ نویسنده مزبور در یک عالم مکاشفہ و اعجاب و تردید خلاصہ افکار و معتقدات خود را بشکل صدہا مسئلہ و موضوع کہ بیشتر جنبہ سؤال دارد طرح و در معرض افکار عمومی قرار دادہ کہ اغلب آن سؤالات و فرضیہ ہا بنا بر اقرار خود او ضد و نقیض میباشند و نسبت بہیچ یک از این مسائل اظہار نظر روشن و صریحی نکرده بلکہ فکر خوانندہ را بہ دنبال افکار و تصورات خود تا محیط تاریکی مطلق و وادی بہت و سرگردانی کشانیدہ و در آنجا آنرا یکمرتبہ رها کردہ است . عقاید مذہبی موریس مترلینگ مبنی بر این است کہ بطور قطع و یقین خداوندی وجود دارد کہ فکر بشر از شناسائی او عاجز است کما اینکہ در دین مسیح ہم صراحت دارد کہ بزرگترین دلیل برای اثبات وجود خداوند این است کہ او را نمیشناسند و اینطور اظہار عقیدہ میکنند کہ برای او مسلم گردیدہ قوہای مافوق فہم و شعور بشر وجود دارد کہ آنرا نمیشناسیم و این چیز غیر معلوم همان خدا است . سپس ضمن اشارہ باینکہ چرا دربارہ مذہب مخصوصاً "در مذہب مسیح (بر خلاف مذہب اسلام کہ یکساعت تفکر را افضل بر ہفتاد سال عبادت شمردہ است مؤلف) از توسعہ فکر بشر بمنظور کشف اسرار جہان جلوگیری شدہ و ما بایستی با استفادہ از قدرت نا محدود فکر خود برای حل این مسائل کوشا باشیم اینطور استدلال میکنند کہ چون خداوند بزرگ را کہ آفرینندہ جہان است ہیچ بشری از آغاز خلقت تاکنون

ندیده و در هیچ عصری از او دستور نگرفته و مفهوم آنچه از طرف خدا ادا شود بایستی اصولاً "میلیاردها دفعه بالاتر از میزان عقل و شعور بشر باشد لذا چنین خداوندی هرگز مقام خود را تنزل نمیدهد که دربارهٔ خوراک و پوشاک و ازدواج و غیره صحبت کند و در اینصورت کلیه کتابهای آسمانی زائیدهٔ فکر و ابتکار بشر است . . .

مترلینگ مینویسد که بنا بر عقیده مسیحیها خداوند در قالب مسیح درآمد و خود را شبیه انسان ساخت تا مردم را رستگار نماید ولی چون محال است که خداوند چیزی را بخواهد و آن خواسته انجام نگیرد لذا این نکته مورد تأمل است که چاره‌مه مردم اصلاح نشدند و بعد از گذشتن قریب دو هزار سال هنوز ظلم و تعدی در دنیا ادامه دارد و صدها میلیون نفر از افراد بشر هنوز دستورات و اوامر حضرت عیسی را نشنیده‌اند و بآن عمل نکرده‌اند و شاید اغلب اسم او را هم نشنیده باشند .

نویسنده مزبور مینویسد من نظریه مولوی صاحب کتاب مثنوی را می‌پسندم زیرا این شخص میگوید که پس از حیات جسمانی مبدل به فرشته خواهیم شد و آنگاه از فرشته هم بالاتر شده و بجائی میرسیم که تصور ما قادر به ادراک آن نیست و در جواب فیلسوفان که میگویند این گفته دروغ است جواب میدهم که قبول این نظریه بهتر از تبعیت از دروغ کسانی است که در ساعت مرگ ما را محو میکنند و میگویند برای همیشه از بین میرویم ولی بطوریکه از مجموع تألیفات و افکار او نتیجه گرفته میشود بالاخره مترلینگ اینگونه مسائل را مانند فرضیه‌هایی تلقی میکند که بمرحله اثبات نرسیده و با همان شک و تردید ذاتی پایه افکار و معتقدات خود را در روی هیچ یک از این فرضیه‌ها مستقر و استوار نمیسازد و همان شخصی که آنیشتین دربارهٔ اینطور اظهار نظر میکند (شاید قرن‌ها بگذرد و در کرهٔ ارض متفکری مانند مترلینگ به وجود نیاید) در جای دیگر ضمن کتاب در پیشگاه خدا مینویسد (اگر من خدا بودم برای مشاهده مصائب جسمانی موجود در عالم مخصوصاً " مصائبی که بین حیوانات و افراد بشرو وجود دارد چنان دچار نفرت میشدم که فوراً " تمام مخلوقات خود را از بین میبردم و خویشتن را نیز نابود میکردم) و در قسمت دیگر همان کتاب علاوه میکند (اگر من خدا بودم با افراد بشر اجازه نمیدادم که در مقابلم زانو بزنند و دلیلی ندارد که حضور من آنها را شرمگین کند زیرا خودم آنها را بطوریکه هستند خلق کرده‌ام و خودم افکار و عادات پست را در ضمیر آنها جای داده‌ام . . .) و یا اینکه در کتاب جهان بزرگ و انسان مینویسد (. . . هرگز در خصوص گناه و ثواب و پاداش و لیاقت احراز سعادت و غیره با من صحبت نکنید زیرا تمام اینها تابع خلقت است و خدا از روز اول که مرا آفرید خوب میدانست که مرا بدبخت و برای شکنجه کشیدن می‌آفریند زیرا اگر این را نمیدانست خدا نبود . . .) بالاخره این محقق و نویسنده عظیم الشانی که پرنس دوپرگلی راجع باو چنین

اظهار نظر میکند :

(در مغز و قلب مترلینگ خداوندی چنان بزرگ و لایزال وجود دارد که از آغاز پیدایش بشر یک چنین خدای بزرگ و توانا به فکر هیچ متفکری نرسیده) یا برکسون درباره علو مقام فکری او میگوید (اگر بگوئیم مترلینگ بمنزله سقراط عصر حاضر است سقراط را خیلی بزرگ و مترلینگ را کوچک کرده ایم) باین نتیجه میرسد . (لامحال باید باین نکته توجه کرد که هر چه در وجود ما است ثمرهء آفرینش او است و اگر ما دارای کینه و حسد و غضب و جنون هستیم ناچار او هم باید این صفات ناپسند را داشته باشد وگرنه ما دارای این صفات نمیشدیم زیرا او آفریننده است و ما آفریده و او علت است و ما معلول)

موریس مترلینگ از طرفی مینویسد که چشمهای بشر جز یک سایه مبهم از آفرینش چیزی را نمی بیند زیرا چشم بشر طوری ساخته نشده که بتواند حقیقت احوال و اشیاء را مشاهده کند و همانطور که آدم نابینای مادر زاد از خورشید جز گرمی اثر دیگری را احساس نمیکند وضع ما هم نسبت به اسرار خلقت همینطور است و جز بوسیله حواس خمسه و چند حس باطنی وسیله ای برای درک این اسرار لایتناهی نداریم و بعید نیست که در ستارگان دیگر هم موجوداتی باشند که با حواس و وسایل کاملتری مجهز باشند و توانائی درک اسرار بیشتری را داشته باشند ، از طرف دیگر ایراد میگیرد که چرا خداوند با این فکر ناقص و محدود بشری که خود آفریده با کلمات و عبارات خداوندی که میلیارد ها دفعه بالاتر از فهم بشر است صحبت نکرده ، نامبرده قطعاً "متوجه بوده است که بمصداق کلم الناس علی قدر عقولهم طرز صحبت و تدریس یک آموزگار و یک دبیر و یک استاد در مراحل مختلفه تحصیلی فرق میکند و اگر استادی بخواهد همان اصطلاحات و مطالب عالییه مربوط به دانشگاه را برای تدریس یک طفل دبستانی بکار ببرد آن طفل چیزی از آن گفته ها نمیفهمد . ولی تعجب در اینجا است که نویسنده مزبور بدون اینکه فکر خواننده را در اطراف مسائل مربوط به دورهء تکامل روحی و علل خلاف در آفرینش و غیره روشن سازد بر خلاف سعدی که هر یک از برگ درختان سبزه را دفتری از معرفت کردگار میداند اینطور نتیجه میگیرد که گر چه خدا یا منشأ قوای ما فوق قوا را بدلیل عدم شناسائی آن قبول دارد ولی بدلائی که در بالا توضیح داده شده منکر پیغمبران و کتب آسمانی مذاهب مختلفه است و نظریه های او راجع به مراحل ماقبل و ما بعد این زندگی مادی بقدری مردد و مشکوک است که خواننده خواه ناخواه متحیر میماند که فکر خود را برای پیدا کردن حقیقت چگونه توجیه نماید .

طرز فکر پاره ای از شعرای نامی و نویسندگان ایرانی هم در عین فضل دانش و شهرت بین المللی خودشان با عقاید موریس مترلینگ تقریباً "یکی است آنها هم کلیه اینگونه معتقدات عالم بشریت را افسانه ای بیش نمیدانند و در عین اعتقاد و ایمان به وجود خداوند تبارک و

تعالی منکر بهشت و جهنم میشوند و دم را غنیمت می‌شمارند و نویسنده متحیر است که یک فرد عادی و یا تحصیل کرده که احیاناً "رابطه ضعیفی را با مذهب موروثی خود حفظ کرده باشد و در محیط فعلی برای اولین دفعه اینگونه کتابها و نظریات فلاسفه مشهور را قرائت کند چه تحولی در افکار او پیدا میشود و راجع به وظایف و تکالیف وجدانی خود از لحاظ فردی و اجتماعی چگونه فکر خواهد کرد و آیا شایسته است که چنین خواننده‌ای با قطع یقین باینکه چون مغزهای متفکری در ردیف مترلینگ و امثال او بدرک این حقایق موفق نشده‌اند در اینصورت گفته‌های پیشوایان مذهبی پایه و اساسی ندارد و با این استدلال خود بسوی لامذهبی هدایت شود و خود را برای ارتکاب هر نوع عمل زشتی تا آنجا که گرفتار پنجه عدالت نشده مختار و مجاز بدارد و به قیود باطنی و موروثی خود پشت پا بزند ؟...

نویسنده این کتاب با اذعان به نقص پایه معلومات و محدود بودن اطلاعات خود نسبت به این قبیل مباحث عالیه آرزو دارد و تلاش میکند که لاقلاً اینگونه ابرهای تاریک شک و تردید را از محیط و افق فکر نوری اولاد خود دور و بر طرف سازد و اگر توفیق آنرا حاصل نماید که بدین وسیله حتی پایه معتقدات و ایمان باطنی بیک نفر از قارئین محترم را نیز در روی پایه یکتا پرستی و وظایف وجدانی و اجتماعی نوع بشر و لزوم خدمت به خلق محکم و استوار سازد بطور قطع و یقین از این راه به درک بزرگترین سعادت معنوی نائل شده است و پر واضح است که هر گونه استدلال منفی آنرا "در اعماق فکر و مغز جوانان ما نقش می‌بندد و آنها را تحت تأثیر قرار میدهد و سوق و رهبری افکار بشر بسوی لامذهبی و لجام گسیختگی و بی‌اعتنائی بحق و ناموس دیگران چندان اشکالی ندارد و مایه افتخاری هم نخواهد بود .

هدف اصلی نویسنده آن است که قبل از شروع به بحث اساسی مربوط به لزوم اتحاد معنوی جامعه بشریت و تا آنجا که فکر و قلم یارائی کند در معیت خوانندگان عزیز همه جا دنبال تخیلات و تصورات و فرضیه‌های این قبیل متفکرین و نویسندگان و شعرا تا وادی ابهام و تردید پیش برود و در آنجا با استعانت از نور ایمان باطنی و راهنمایی مشغل‌های فروزان عقل و دیانت مانند مولانا جلال الدین رومی و امثال او که سطح معلومات و توانائی فکری و مقام روحانی آنها صدها مرتبه بالاتر بوده این قافله فکری را از آن محیط تاریکی مطلق بسوی همان اشعه تابناک و دور دست حقیقت که جسته جسته در مغز و فکر نویسندگان مزبور تجلی کرده و بلافاصله خاموش شده است هدایت نماید و علیه التوفیق والتکلان .



قادر جعفری

تخت سلیمان یا سقورلوق در زمان مغول و بعد از آن

۳

سلطان احمد که اسلام آورده بود بنا به توصیه خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی که در وی بسیار نفوذ داشت و او را واداشت که بنا بر تمشیت امور مملکت نامه مفصل بزبان عربی به سلطان مصر بنویسد^۱ و در آن نامه متذکر شده بود که ما مسلمان و از خون ریزی بیزار هستیم این عمل سلطان احمد باعث رعب و هراس امرا و بزرگان مغول و خاصه ارغون خان که در آن موقع در سقورلوق (تخت سلیمان) بود گردید و بنای مخالفت با سلطان احمد را گذاشت و با سران بزرگ مغول و خاصه با قبیله قراوناس که یکی از طوایف بی باک و شجاع مغول و در خونریزی شهرت داشتند متحد شد و خیال پادشاهی بسرش افتاد^۲ و این طایفه را که در سقورلوق (تخت سلیمان) اتراق کرده بودند آنانرا خواست^۳ یقین بنظر میرسد که نطفه از بین بردن سلطان احمد در سقورلوق (تخت سلیمان) بدست ارغون و این قبیله بسته شد و این قبیله خود را به لشکریان سلطان احمد رسانیده و وی را دستگیر و قساوت و بیرحمی را از حد گذرانیده حتی زیور آلات و لباس زنان را نیز گرفتند و لباس سلطان را از تن در آوردند^۴ و وی را در آب شور از توابع یوز آغاج بقتل رساندند^۵

۱ - برای آگاهی از متن نامه رجوع بتاریخ و صاف چاپ سنگی طبع تهران صفحه ۱۱۳

۲ - تحریر تاریخ و صاف به قلم عبدالمحمد آیتی چاپ بنیاد فرهنگ ایران صفحه ۷۱

۳ - همان کتاب صفحه ۷۹

۴ - همان کتاب صفحه ۸۰ و جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۰۰

۵ - جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۰۰

متأسفانه دانشمند مرحوم عباس اقبال که در تاریخ مغول تبحر کافی داشته نتوانسته محل سقورلوق را تعیین نماید و یا با تخت سلیمان تطبیق دهد و بدون آنکه ذکر از سقورلوق یا تخت سلیمان بکند آنجا را موضعی در نزدیکی بغداد تصور کرده و چنین بیان می نماید (بعد از فرار سلطان احمد ارغون را به ایلخانی برداشته و ارغون به عجله در عقب سلطان تاخت تایتیک باره ریشهء حیات وی را قلع کند ولی قبل از اینکه با ذریباجان برسد جماعتی از سواران مغول که در ایام اقامت ارغون در حدود بغداد اطاعت او را گردن نهاده بودند در اردوی سلطان ریخته و رادستگیر و با استقبال ارغون آمدند) ۱ بایستی اضافه کرد که مرحوم اقبال در تاریخ خود مطلقاً "ذکر از سقورلوق یا تخت سلیمان و یا سرای باقا آن نکرده و حتی در توصیف از آثار و ابنیهء مغول این مطلب مهم را نادیده گرفته است و بطور قطع این امر بدان جهت است که وی به یکی بودن سقورلوق با تخت سلیمان و تطبیق این دو محل باهم متوجه نشده بوده است.

ارغون خان بعد از قتل احمد و به ایلخانی انتخاب شدن با تمام لشکریان و دربار خود به سقورلوق (تخت سلیمان) آمد ۲ و در رجب همین سال (۶۸۳) در سقورلوق (تخت سلیمان) وزارت را به بوقا که از یاران وی بود و او را در بدست آوردن سلطنت بسیار کمک کرده بود سپرد ۳ و دستور داد تا چندان زر بر سروی ریختند که بوقا در میان زرها ناپدید شد ۴

در مورد سرنوشت این شخص باید گفته شود وی در اثر غرور و قدرت و مکنّت زیاد مورد حسد مخالفین خود واقع و به اتهام خیانت نسبت به ارغون در روز شنبه ۲۱ ذیحجه سال ۶۸۷ کشته شد و پوست او را پر از گاه کردند ۵
نباید ناگفته گذاشت که مورخ دورهء مغول صاحب کتاب تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار مشهور به تاریخ و صاف فضل الله بنی عبدالله شیراز در تألیف خود می نویسد که ارغون قبل

۱- تاریخ مغول تألیف عباس اقبال صفحه ۲۳۵

۲- جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۰۸

۳- تاریخ بناکتی یا روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب تألیف فخرالدین ابو سلیمان داود بناکتی به کوشش دکتر جعفر شعار چاپ انجمن آثار ملی صفحه ۴۴۲ در این کتاب سنقورلوق ضبط شده ولی معلوم است که غلط و صحیح آن سقورلوق است.

۴- جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۰۸

۵- مجمل فصیحی تألیف احمد بن جلال الدین محمد خوافی چاپ مشهد به تصحیح

محمود فرخ جلد دوم صفحه ۳۵۹ ذیل وقایع سال ۶۸۷

از رسیدن به پادشاهی خانه و سرپرده او در قربان شرا ۱ (محلی میان تخت سلیمان و محل هشتروند) بود و بعداً " به سقورلوق و از آنجا به صاین آمد ۲ .

در این جا مراد از صاین شهرک شاهین دژ کنونی که سابقاً " صاین قلعه نام داشت می باشد و فاصله چندان با تخت سلیمان ندارد .

بیلاق و تفرجگاه سقورلوق (تخت سلیمان) و آب و هوای مطبوع آن خیلی مورد علاقه و توجه ارغون قرار گرفت و دل از آنجا نمی کند و تا فرصتی بدست می آورد بدانجا میرفت چنانچه در سال ۶۸۴ مدتی را در سقورلوق (تخت سلیمان) گذراند ۳ و در سال بعد ۶۸۵ در هنگام تابستان بر روز جمعه دوازدهم ربیع الآخر از تبریز از طریق مراغه به سقورلوق (تخت سلیمان) عزیمت نمود و مدت دو ماه را در آنجا گذراند ۴ و در همین هنگام و همین محل امیر اورق با حمایت بتکچیان بغداد به خدمت ارغون آمد .

مجدداً در سال ۶۸۶ ارغون خان تابستان را جهت بیلاق و خوش گذرانی به سقورلوق (تخت سلیمان) آمد و هم در این زمان بود که سعدالدوله پسر هبة الله بن مهذب الدوله ابهری که مرد زیرک و کاردانی و مدتها نیابت شحنگی بغداد را داشت در سقورلوق (تخت سلیمان) به خدمت ارغون خان رسید ۵

در سال ۶۸۸ ارغون خان مجدداً " برای بیلاق و هواخوری تابستان را به سقورلوق (تخت سلیمان) آمد و در این محل سعدالدوله را بوزارت تعیین نمود و این شخص از یهودیان ابهر بود و بنا بگفته مؤلف مجمل فصیحی و اکابر ملک و ملت را ابقا نکرد و انتقام ملت مصطفوی و مسلمانان را شمشیری بود زهر آلود ۶ (بطوریکه قبلاً " نیز اشاره شد مراد ما تاریخ نویسی و بازگفتن مطالب تاریخی نیست ولی در هر جا که موضوع با تخت سلیمان رابطه داشته باشد برای روشن شدن حقیقت مطلب بذکر آن می پردازیم) .

سرنوشت و فرجام سعدالدوله همانند امیر بوقا بود وی نیز به هنگام مرض ارغون خان بدستور وی مقتول و بقصاص گناهان خود رسید در صفر سال ۶۹۰ ۷

۱ - تاریخ و صاف چاپ سنگی تهران جلد اول صفحه ۱۳۹ .

۲ - همان کتاب صفحه ۱۴۰

۳ - جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۱۱

۴ - همان کتاب صفحه ۸۱۲ و تاریخ بناکتی صفحه ۴۴۳

۵ - جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۸۱۴

۶ - مجمل فصیحی جلد دوم صفحه ۳۶۲ ذیل وقایع سال ۶۸۸

۷ - تحریر تاریخ و صاف صفحه ۱۴۷ و جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحات ۸۲۴

ارغون خان در ماه ربیع الاول سال ۶۹۰ در موضعی بنام باغچه آران فوت کرد فوت او را رشید الدین فضل الله و مؤلف مجمل فصیحی در هفتم ربیع الاول ولی مؤلف تاریخ و صاف ششم ربیع الاول همان سال ذکر کرده اند^۱ مؤلف تاریخ و صاف مرگ ارغون را در موقان که مغان کنونی می باشد ضبط نموده است^۲ و با احتمال قوی باغچه داران محلی در دشت مغان لوح است.

بعد از مرگ ارغون خان امرا و بزرگان مغول در نزدیکی سقورلوق (تخت سلیمان) به خدمت بایدوکه پسر طوغای و نواده هولاکو خان بود رسیدند و قبلاً "هم نامه" با نوشته بودند و از او خواستند که سمت ایلخانی را قبول نماید ولی نامبرده رضایت نداد و قبول نکرد^۳ محلی را که بایدو در آنجا بود جامع التواریخ کوی بولداغ^۴ تاریخ و صاف کویلداغ بمعنی چشمه سرد^۵ ذکر نموده اند. و مسلم است که ضبط صحیح جزء دوم کلمه مزبور بولاغ بمعنی چشمه است و اما جزء اول این اسم شاید گوی باشد که در ترکی مغولی معنی سبز را میدهد و باید چشمه سبز باشد و اما چرا مؤلف تاریخ و صاف چشمه سرد معنی نموده گمان می رود مورخ مزبور تسلط کافی بزبان مغولی نداشته است یا مراجعه به فرهنگ جغرافیائی ایران چاپ ستاد ارتش محلی باسم گوی بلاغ یا گوی بولاغ بنظر نرسید و شاید قوشه بلاغ باشد^۶.

(ادامه دارد)

۱- جامع التواریخ جلد دوم صفحه ۸۲۵ و مجمل فصیحی جلد دوم صفحه ۳۱۴ دلیل وقایع سال ۶۹۰ و تاریخ و صاف تألیف فضل الله بن عبدالله شیرازی چاپ سنگی تهران جلد دوم صفحه ۲۴۵

۲- تاریخ و صاف جلد دوم صفحه ۲۴۳

۳- تاریخ و صاف جلد سوم صفحه ۲۵۹

۴- جامع التواریخ جلد دوم صفحه ۸۲۶

۵- تاریخ و صاف جلد سوم صفحه ۲۵۹

۶- فرهنگ جغرافیائی ایران جلد دوم صفحه ۳۹۸ چنین می نویسد:

قوشه بلاغ ده از دهستان احمد آباد بخش تکاب شهرستان مراغه ۱۸ کیلومتری شمال خاوری تکاب و ۱۷ کیلومتری شمال خاوری راه اراکه رو تکاب به شاهین دژ.

توضیح: اشتباهات زیر در مقاله مندرج در شماره ۲۱۴ راه یافته است و بدین

صورت اصلاح می شود.

صفحه ۲۱ سطر سوم تروق غلط و ستروق صحیح و سطر ۱۲ هم سقورلوق باید باشد.

صفحه ۳۲ سطر هفتم استناد از کتاب صحیح است.



خاطرات سردار ظفر

۲۸

در تهران بیکار و مقروض بودم سی هزار تومان از بانک شاهنشاهی قرض کرده بودم امیر حسینخان هم همه وقت پول برای من میفرستاد پس از سه سال اهالی یزد شکایت کردند که امیر - حسینخان بما تعدی میکند سفیر انگلیس سرپرستی کا کس به قنصل انگلیس مقیم یزد نوشت که امیر حسینخان تعدی میکند به رعایا یا بعدالت رفتار میکند . قنصل از یزد به سرپرستی کا کس جواب داده بود که امیر حسینخان متعدی نیست و اشخاصی که آمده اند تهران و از وی شکایت میکنند دروغ میگویند . سفیر هم بوزرا گفت کسانی که آمده اند از امیر حسینخان شکایت میکنند از اشرار یزد هستند بآنها اعتنا نباید کرد .

در اینوقت میرزا کوچک و اتباع او به تحریک روسها رشت را اشغال کردند قزاقهای ایرانی به سرکردگی کلنل روسی حمله بآنها میکردند گاهی رشت بدست قزاقها میافتاد

خاطرات سردار ظفر از شماره ۲۵۹ بدون علت قطع گردید و اکنون با پوزش از خوانندگان علاقمند به نشر آن میپردازیم .

اصفهانیه با راستی و درستی با هیچکس قدم نمی‌زنند و قتیکه من حاکم اصفهان بودم چنانکه سابق نوشتم چون فرمان عزل من از تهران رسید آقا نجفی که مالک رقاب بود در اصفهان و با من هم باطنا "خوب نبود آمد پیش من و گفت اگر میل دارید امر می‌کنم مردم شورش کنند و نگذارند شما تهران بروید یا دیگری اصفهان بیاید . هر حاکمی معزول شد میتواند بیانصد تومان مردم را در مسجد شاه جمع کند که همه بگویند ما نمی‌گذاریم حاکم ما برود . سردار جنگ هم همین کار را کرد باز حاکم اصفهان شد پس از چند روز آمد تهران کار خود را انجام داده به اصفهان مراجعت کرد . صمصام السلطنه و امیر مخم و من در تهران بودیم صمصام السلطنه با اینکه پسرش در بختیاری حاکم بود با من اظهار مخالفت میکرد . آقای مستوفی الممالک بمن گفت اگر مایل هستید بختیاری بروید من شما را با امیر مخم بختیاری می‌فرستم اما چون امیر مخم سالش از شمای بیشتر است و ایلخانی باشد شما ایلگی من قبول نکردم و خوب هم نبود برای اینکه مرتضی قلیخان با ما بدرفتاری میکرد خودم هم

گاهی در دست میرزا کوچک و اتباع او بود و قزاقها را تا پل منجیل میدوانیدند. ایرانیها اتباع میرزا کوچک را متجاسرین میگفتند و اطلاق اشار به آنها نمیکردند کار به قزاقها سخت شد و زرا قرار دادند هزار سوار بختیاری بخواهند بیرون منجیل باشند میباید متجاسرین حمله به تهران بیاورند. پنجاه هزار تومان هم معین کردند و زرا و خوانین از تهران تلگراف به سردار اشجع حاکم بختیاری کردند جواب مساعدی نداد شاه هم می گفت سوار بختیاری نباید تهران بیاید. من در حضور شاه بودم که گفت سوار بختیاری اگر تهران بیاید تهران را غارت می کند. در جواب شاه گفتم بختیاری هفت سال است ایران را نگاهداری کرده چگونه میشود بعد از این همه خدمات نام نیک خود را به ننگ آلوده کرده چنین کاری بکنند شاه گفت اگر سوار بختیاری برای این خدمت حاضر است از راه ساوه برود به منجیل و تهران نیاید. وزرا چون چنین دیدند دیگر در این موضوع سخنی نگفته دم فرو بستند آقای مستوفی الممالک در نهانی بمن گفت اقبال دوده قاجار مبدل بادبار شده و عنقریب سلطنت از این خانواده بیرون خواهد رفت.

روسها در نهانی به متجاسرین کمک میکردند گیلان از دست شاه و وزرا بیرون رفت و هیچگونه اطاعت از اوامر مرکز نمیکردند و اعتنائی نداشتند. سردار محتشم از بختیاری آمد تهران من با وزیر مختار انگلیس که تازه آمده بود الفت پیدا کردم با وزرا قرار داد که لرستان و عراق و بروجرد را بمن و سردار

محتشم بدهد. سردار جنگ هم حاکم اصفهان باشد. امیر حسین خان هم از یزد بیاید و هر کس حاکم یزد شد مداخل آنجا را برای خوانین مقیم تهران بفرستد مدد خرج آنها باشد. وزرا قبول کردند من هم یقین کردم که اینکار انجام میگیرد پس از چندی گفتند شاه قبول نمیکند که بختیاری در لرستان حکومت داشته باشد بیچاره بدبخت نمیدانست که ما باید تمام قوه بختیاری را صرف امنیت لرستان کنیم و عاقبت این کار انجام نگرفت. عاقل و دانا به کار مملکت داری نبود این بود که تاج و تخت سلطنت او را وداع گفت و مملکت هم دیگر او را نپذیرفت. پس از تبادل افکار قرار شد نوشته ای از رئیس الوزرا (مشیر الدوله) بگیریم مصماً السلطنه و امیر مخم و سردار محتشم و من برویم اصفهان خوانین هم آنجا جمع شوند قراری در کار خود و ترتیب حکومتها بگذاریم. در تابستان که بشدت گرم بود رفتیم برای اصفهان. نوشتیم سردار اشجع و مرتضی قلی خان هم بیایند. خوانین گفتند باید امیر جنگ هم از جانب سردار اسعد باشد. من دیدم آمدن امیر جنگ از کرمان دشوار است قضیه را تلگرافاً به سردار اسعد اطلاع دادم جواب تلگراف آمد که خودت وکیل هستی هر گونه قراردادی مرا قبول است. وقتیکه در یک جا جمع شدیم سردار جنگ گفت من در کار شما هیچ دخالت نمیکنم تا حاکم اصفهان هستم میمانم وقتیکه هم معزول شدم خود میدانم شما هر قرار میخواهید در میان خود بگذارید مصماً السلطنه هم اختیارش با پسرش بود

هر چه پسرش میگفت او هم همان را می گفت
و از خود هیچ رأی نداشت .

درپس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

خوانین گفتند ما باید در حکومت یزد
و کرمان شریک باشیم . من یزد را قبول کردم

اما کرمان را که سردار اسعد ششماه بیشتر نبود
رفته بود قبول نکردم که شریک او باشند بالاخره

قرار شد سردار محتشم حاکم اصفهان باشد
صمصام السلطنه ایلخانی باشد ، امیرمفخم

ایلیگی . دیدم تمام داستان خدعه و مکر
و فریب است . اول خواستم بزور خودم بروم

بختیاری . بعد ملاحظه کردم دیدم تمام
ایران با ما دشمنند اگر این کار را بکنم ذلت

خود را فراهم کرده ام و خواری خوانین را ،
این بود که از این خیال منصرف شدم . صمصام

السلطنه رفت تهران ، امیرمفخم و مرتضی
قلیخان هم رفتند بختیاری . من هم مجبور

شدم بروم تهران . تفصیل ماقع را برای
سردار اسعد نوشتم او هم در جواب بمن نوشت

من ماهی هزار تومان کمک خرج بشما میرسانم
تا چهار ماه هم فرستاد تا امیر جنگ آمد تهران

و با من از دشمنی کرد ، آنچه نبایستی بکند .

مدتی بر نیامد کابینه مشیرالدوله

منحل شد . فتح الله خان سپهدار رشتی با

اینکه لیاقت نداشت رئیس الوزرا شد . سردار
محتشم حاکم اصفهان شد سردار جنگ به خانه

خود رفت . امیر مفخم و مرتضی قلیخان با
امیر فتنه که یوسف خان باشد رفتند گرمسیر

برای گرفتن مالیات ، امیر مجاهد بقول خودش
حکومت کن نبود ، حکومت تراش بود ملازمت

کوچکتران را برای اینکه فایده ای عاید او بشود
بر منادمت بزرگان که در آن فایده ای دنیوی

نبود اختیار میکرد .

من با وجود اینکه ماهی سه هزار تومان
از یزد و کرمان برایم میفرستادند سی و

پنجهزار تومان هم در تهران مقروض بودم
چون در تهران تنها بودم به سردار اسعد

نوشتم که من تنها هستم امیر جنگ را بفرست
پیش من ، خرج او هم با من باشد او را

فرستاد ایکاش ننوشته بودم و نیامده بود از
امیر مجاهد بدتر بلائی شد بجسم و جان من

افتاد . نوشت به سردار اسعد که ماهی هزار
تومان برای چه میفرستی برای سردار ظفر .

او هم دیگر نفرستاد . من فرستادن و نفرستادن
ماهی هزار تومان برایم یکسان بود . گاهی

با آقای مستوفی الممالک میرفتم شکار ، گاهی
درباریان را مهمان میکردم ، گاهی اروپائیان

رامیزبان میشدم . گاهی مهمانی میرفتم و
روزگار خود را بدین ترتیب میگذرانیدم .

(ناتمام)

خاطرات

ماشای خان کاشی

۸



جنگ با هژیر السلطنه بختیاری و شکست او

سوارانش به شتاب تاخته وارد نیاسر شده و در خانه‌ای که کسان ما در آنجا بودند ریخته و شروع به غارت اموال ما مینمایند یکی از دوستان ما به محض ورود سوار و غارت اموال شرح حال را مرقوم و بقاصدی سریع السیر داده از عقب ما فرستاد. نزدیک خوانسار قاصد رسید پس از مطالعه مکتوب و استحضار بر آن کاملاً "آشفته و پریشان شدیم که بکلی از جان خود چشم پوشیدیم - چه آنکه به ارباب غیرت معلوم است که در مقام ناموس از جان گذشتن برای مرد غیور کاری بس آسان است باری با حالت از جان گذشتگی از همینجا برگشتیم و به سمت نیاسر تاخت کردیم سواران از مراجعت ما مطلع شده هر چه از اموال ممکن بود و دست رس داشتند غارت کردند برادر کوچکم امیرخان را که هنوز سنش از ده تجاوز نپود بعنوان گروی برداشته بکاشان مراجعت کردند و از آن ظفر و هنر خود برای هژیر السلطنه خبر دادند.

حاجی ابوالقاسم تاجر کاشانی مشهور به تبریزی که با ما دوست قدیمی و پاهژیر السلطنه آشنا بود بحکم غیرت نزد هژیر السلطنه رفته و او را از اسیر کردن طفل ده ساله خیلی سرزنش میکند و از معایب و سوء عواقب آن عمل بسی سخن میگوید. و برادرم را ضمانت نموده به خانه خود میبرد و از روی محبت نگاهداری مینماید و در این اثنا ما به نیاسر وارد شدیم و از سلامتی و آسودگی عیالات خود متشکر گشتیم رفتن اموال را سهل شمردیم

شی در نیاسر غفلتا" عده‌ای از سوارهای هژیر السلطنه سرما ریختند بیاری خدا آنها شکست داده و فرار کردند مجدداً "تهیه عده دیده و غفلتا" بجنگ ما آمدند ما هم قبلاً" سنگرهای محکم تهیه نموده مشغول جنگ شدیم بطوریکه بعد از نیمساعت جنگ چند اسب از آنها کشته شده و بکاشان فرار کردند.

یکروز جمعی از آنها با چندتن از سواران ما در صحرا بهم بر میخورند پس از شلیک طرفین آنها مغلوب شده و فرار مینمایند سواران ما از عقب آنها زور آور شده رئیس آنها را با سه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده برای من آوردند. چون رئیس آنها در نیاسر در حفظ عیالات ما اقدام و کوشش کرده بود به قانون فتوت و پاداش احسان او را بدون گرفتن چیزی از اسلحه و اموال او با کمال مهربانی و محبت آزادشان ساختم و بسوی هژیر السلطنه روانه نمودم. کسانم از این مروت کراهت داشتند و مرا منع و ملامت نمودند من ابداً "گوش به حرف آنها نداده و جدانم را مغلوب هوا و هوششان ننمودم امیدوارم که خداوند همیشه مرا در این صفت مدد فرماید که مادام العمر با دشمنان دوستانه سلوک کنم و از جور خصم در گذرم و نیز امیدوارم که برادران و هموطنان مرا بدین اوصاف متصف و بدین اخلاق موصوف دارند. از آن بعد دیگر هژیر السلطنه با من طرف نشد ما در مزرعه دوک ماندیم اردو هم در کاشان تا زمانیکه اردوی دولت از طهران بعزم اصفهان حرکت کرد روزیکه اردو وارد کاشان شد هژیر السلطنه همراه سردار ظفر به اصفهان رفت الحق آمدن او بکاشان جز اتلاف مبلغ مال دولت و خرابی و پریشانی ملت هیچ نتیجه نداشت. مدتی بدین منوال گذشت و ما در دوک بودیم.

داستان امیر مخم بختیاری

پس از بمباران مجلس شورای ملی و برهم زدن اوضاع مشروطه ملت غیور آذربایجان بهیجان آمدند و مطالبه حقوق حقه خودشان سراز اوامر دولت پیچیدند دولت قشون بدانجا فرستاده زمان جنگ طول کشید هنوز امر آذربایجان فیصله نیافته آتش فتنه اصفهان شعله ور گشت اردوی دولتی از طهران بعزم اصفهان حرکت کرد زمان مکثشان در کاشان مطول گشت برادر من شجاع لشکر با سایر برادرانم رفتند کاشان نزد امیر مخم که از سرداران معظم اردو بود شرح حال خود را برایش مفصلاً "معروض داشتند امیر در حق آنها خیلی مهربانی کرد و وعده داد که پس از انجام امر اصفهان در کار شماها رسیدگی و تحقیق میکنم و با صدق مدعی احقاق حق شمارا مینمایم ولی متأسفانه در این موقع امیر مخم استعفا داد بدین سبب کار از دست امیر مخم خارج شد معاندین دشمنی را از سر گرفتند و دامان مقدس مشروطه را با اغراض خون آلوده و ملوث نمودند هر ساعت دمی از نوگسترده شد. در این اثنا صدیق-

الدوله که مردی قانونی و درستکار بود بحکومت کاشان مأمور گشت از حین ورودش من مکرر عریضه‌های تظلم آمیز نوشتم و طلب ارجاع خدمت از او کردم مغرضین که فتنه و فساد را وسیله ترقی و تعیش و کلید مداخل خود میدانستند بهر نوع که دانستند و توانستند مانع از این پیش رفت و مقصد مشروع شدند و مرا مجبور به طغیان نمودند وقتی وضعیت را چنین دیدم که دشمنان به هیچ قیمتی حاضر به ترک دشمنی با ما نیستند و از طرفی دستگاه دولت هم آنقدر شلوغ است که من برای دادخواهی و عرض حال به تهران رفته بودم برخلاف موازین قانونی فقط بحرف مخالفین من را به اعدام محکوم کردند ناچار من هم علم طغیان برافراشتم و بمصدق (دست بیچاره چون بجان نرسد - چاره جز پیراهن دریدن نیست) بفکر افتادم که بهر وسیله‌ای ممکن میشود خودم را از شر دشمنان و دولتیان محفوظ بدارم -

برافراشتن علم طغیان و بردن قورخانه دولت

در این ضمن خبر رسید که نود شتر فشنگ و تفنگ متعلق به دولت به کاشان آمده که به اصفهان برای بختیاری‌ها حمل بشود من هم با برادرانم مشورت کرده و شبانه با عده‌ای پنج نفری به کاشان رفتیم و کلیه بارهای اسلحه را بوسیله شتر و قاطرهای موجود بدون اینکه یک تیر در برود شبانه بارویسمت نسلح حرکت کردیم . هشتم شعبان المعظم سال ۱۳۲۶ قمری) . پس از آن مقداری غله و گوسفند در آنجا تهیه و آنجا راستگر کردیم از انتشار این خبر جمعیت بسیار از اطراف دور ما جمع شدند جمعیت ما بالغ بر دویست نفر شد همه مقصود من از بردن قورخانه و برافراشتن علم طغیان آن بود که دولت از من مأخذ کند و سبب بخاوه تا آنکه من مطالب خود را اظهار نمایم و چاره درد خود را بخوام هر چند از وقوع این حادثه ضرری بی اندازه و خرابی بسیار بدهات آن صفحه وارد آمده مانند سادات مشهد قالی متضرریشان از همه زیاده تر شده و همچنین رعیت جوشقان و غیره لیکن از جانب دولت یک نفر در صدد تفتیش و تجسس مایه و باعث این کار بر نیامد نه درد را دانستند و نه به معالجه و مداوا کوشیدند میتوان گفت اعظم سبب خرابی ایران همین بی خیالی و کم اعتنائی مصادر امور بود و هست چه بسیار اشخاص کافی با عزم و جزم که در خدمت بدولت و حفظ وطن عزم ثابت و رای راسخ داشتند وجودشان نافع بحال دولت و ملت بود اجزای دیوان و حکام با اغراض نفسانی یا به طمع مال آنها را دنبال کردند . و مجبور به طغیان و سرکشی نمودند بدین جهت باعث اتلاف اموال و قتل نفوس و خرابی خانه‌های بسیار گشتند و دولت بسبب اشتغال به عیش و عشرت و گرفتاری بدست غفلت از حقیقت حال اصلا " جستجو نکرده و از تقصیر او ابتدا " سؤال ننموده خلاصه چند روز که از این واقعه گذشت آقای آسید احمد فخرالواعظین که از اشخاص دانا و بیناست و بر مضار و مفاسد این فتنه آگاه و از نتایج

و خیمه آن مطلع و با خبر شده با چند نفر از بی غرضان و ساده دلان همراهی و هم عهد و اصلاح این فتنه بزرگ را جازم شدند و گفتند اینها با رجال و بارو و سا و بزرگان و اعیان شهر طرف بودند ولی امروز طرفیت و نزاع شما با دولت است و دولت هم هر چند ضعیف باشد از دفع شما و امثال شما عجز ندارد عنقریب اردو و استعداد از جانب دولت بدفع شما می آید با دولت جنگ کردن مشت بر نیشتر زدن است با وجود آمدن اردوی دولتی اگر شما گرفتار نشوید لاقلاً کاشان و دهات خصوصاً "اردهال خراب خواهد شد و مردم ضرر دیده از این لشکر کشی و جنگ از میان خواهند رفت علاوه بر آن خون مسلمانان ریخته خواهد شد تا عاقبت کار چه شود و به کجا انجام دابتدا مدعای شما این بود که از طرف دولت بشما خدمتی رجوع شود که حقوقش مدد معاش شما و مایه گذرانان باشد و از ملت کاشان متوقع بودید که از دولت تمنای حصول این امر نمایند ما چند نفر دامن بر کمر زده و جدا "حاضر اصلاح و صورت دادن این مقصد هستیم از شما خواهش میکنم که بر خود و برادران دینی و اهل وطن ترحم کنید و تا یک هفته بجای خود قرار و آرام داشته باشید و به کاری که استشمام رایحه طغیان از او شود دست نزنید تا ما رؤسا و اعظم و اعیان شهر را دیده و بآنها باب اتمام حجت مشاوره و مذاکره میکنیم و در این خصوص قراری صحیح و محکم میدهیم آنگاه چند نفر مصلح و دانا مشخص و نزد شما میفرستیم تا شما را اطمینان داده با قورخانه دولت بشهر بیاورند و خدمتی که شایسته استعداد و قابلیت شما باشد از دولت برایتان گرفته شما مشغول انجام خدمت و ملت آسوده و راحت باشند . شهد الله که اصغای این بیانات مصلحانه و مضامین مشفقانه بی اندازه مسرور و خوشدل گشتم و این مطلب را فوزی عظیم دانسته گویندگان را متشکر و ممنون شدم جواب گفتم سلام مرا باین آقایان برسانید . (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۵۶ نمیکم ، مسلم است که (تقوایم این) بوده و اشتباها "مقدم و موخر نوشته شده و چون بدین صورت وزن شعر خراب	میشده (الف) راهم از وسط (تقوایم) برداشته اند بهر حال (تقوایم این تمام) صحیح است . ۳- در بیت (زنقش بند قضا هست امید آن حافظ	که همچو سرو بدستم نگار باز آید) خیلی واضح است که (سهره) که نام مرغی است و از هر حیث متناسب با موضوع نقش بند قضا و برگشتن بدست صیاد است (سرو) نوشته شده
--	---	---

تاریخ مشروطیت ایران

۷

میرزا احمد خان علاءالدوله پسر مرحوم رحیم خان حاجب الدوله ناصرالدین شاه هم حاکم تهران است . دیشب را پرتی از جناب حاجی میرزا حسن رشدیه از قرار تفصیل ذیل بجهت من آمد که نوشته بود که چون تجار و کسبه را دیدم که از آنان کناره گیری دارند صلاحاً "امروز رفتم جناب علاءالدوله حاکم را ملاقات کردم گفتم هر چه در خلال امور صدر اعظم اقدامات کردید اثری ندارد ولی هر روزه میتوانند بیک اقدام تمام مقاصد خود را نایل شوند یعنی عین الدوله بکلی معزول شود . اول از شنیدن این کلام تحاشی کرده که بهتر از این صدر اعظم کی دیده ایم که بعزلش بکگشیم شما چرامتهم می کنید که بر علیه ایشان اقدام کرده باشم . چند فقره از اقدامات محرومانه شان را ذکر کردم دانستند که من بی خبر نیستم آنگاه فرمودند حالا چه باید کرد ؟

گفتم شما حاکم هستید ، فردا دوسه نفر از تجار را بیک مستمسکی چوب بزنند تا تجار به علما بگروند . تجار که به علما جمع بشوند صدر اعظم معزول میشود و مقاصد شما حاصل میگردد . فرمود عاقبت من بکجا میرسد ؟

گفتم از حکومت معزول و به صدارت و یا وزارت منصوب میشوید . قبول کرده قول داد که فردا اقدام خواهد شد لازم دانستم که خاطر جنابعالی را مسبوق نمایم که فردا یک صدائی بلند خواهد شد دانسته باشید بجهت جلوگیری از این حرفها چند نفر از این تجار را احضار کرده بعد از حاضر شدن و عتاب و خطاب دوسه نفر را امر به حبس کرد ما بقی فرار نموده بعد حبسی ها را به مستمسک گرانی قند چوب میزنند من جمله حاج سید هاشم که از سادات خیلی محترم به سن شصت ساله و معروف به تقدس و دیانت و متصدی ساختن مسجد و پل و اعمال خیریه چوب مفصلی به او میزنند که در زیر چوب غش می کند بعد هم حبس می کند این قضیه در روز پانزدهم شوال ۱۳۲۳ واقع بوده در روز شانزدهم تجار بازارها را بسته و در مسجد شاه اجتماع کرده بر حسب دستور کار فرمایان مردم به خانه حجه الاسلام بهبهانی

و طباطبائی و آقای صدرالعلماء و آقای حاج شیخ مرتضی و آقای آقا شیخ محمد صادق رفته هریک را به مسجد شاه حاضر کردند ولی آقای بهبهانی با عهد و پیمان با تاجار تشریف آوردند که حکایت شورش شهر صفر نشود همگی قول و عهد داده که ابدا " قصوری نخواهد شد بعد از توقف یکی دو ساعت در مسجد حاجی مشیر لشکر از جانب دولت به مصالحه و مسالمت آمده آنچه مذاکرات و مهربانی کردند مورد قبول نشد اعلیحضرت چهار ماه مهلت خواسته که همه مستدعیات شمارا قرین انجام می دارم علاءالدوله حاکم هم به جناب آقای امام جمعه محرمانه پیغام میدهد که باید این جهت را متفرق کرد قبل از وقت هم جماعتی را در خانه آقای امام حاضر کرده که در وقت حاجت مهیا و مستعد باشند بعضی از مصلحین چنین صلاح دیدند که جناب آقای آقا سید جمال صدرالمحققین که واعظ مسجد شاه است برود منبر قدری موعظه کرده بعد هم بگوید که مردم شب بروند خانه های خود باز صبح بیایند تا کارها اصلاح شود. جناب آقا به منبر رفته قدری موعظه، قدری نصیحت، قدری مذمت از ظلم، قدری تعریف از عدل، قدری اظهار ناراضی از حکومت تهران، قدری اشاره به بی اعتنائی به احکام که شایع شده است که یک دفعه جناب آقای حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه برخاسته قدری تغییر و تعرض و فحش ه آقا سید جمال داده امر کرد سید را از منبر پائین کشیدند گهان آدمهای امام و فراشهای مسجد و آدمهای مخفی شده در خانه امام با چوب و چماق و قداره و قمه بسوی مسجد ریخته بزن بزن از یک طرف هم کر مسجد را حرکت داده صدای عراده کر مشتبه شد با صدای عراده توپ عموم مردم فرار کرده متحیر بودند که این چه بازی بوده آقایان علما همگی در مدرسه مروی حاضر گردیده تا سه ساعت از شب رفته در مدرسه بودند حکومت هم در مقام جلوگیری از مردم میباشند من بنده دو کلمه کاغذ خدمت حجه الاسلام بهبهانی نوشته که خوب است آقایان را متفرق کرده خود آقا هم بمنزل تشریف ببرند تا به بینیم چه باید کرد فوراً " آقایان متفرق شدند چهار از شب رفته خدمت حجه الاسلام رسیده عرض شد که فردا مسلماً " یاد ر منزل جنابعالی یا در مدرسه مروی اجتماع مردم خواهد شد حکومت هم جماعتی را دستگیر خواهد کرد غیر از بدنامی نتیجه نخواهد داشت خوب است بوقت اذان صبح جنابعالی تشریف فرمای حضرت عبدالعظیم شوید بعد هم سایرین به تفرقه خواهند آمد در زاویه مقدسه باید متحصن شد و حرف حساب خود را گفت و اصلاح مملکت را خواست. حجه الاسلام قبول کرد بعد هم در همان چهار ساعتی به بعضی از علماء اطلاع داده شد که صبح باید به حضرت عبدالعظیم رفت. مصمم باشید. همگی قبول کرده عازم شدند تا بعد خداوند چه مقدر کرده باشد. امید است آنچه خیر است پیش آید.

تذکره سیم: صبح ۱۷ شوال ۱۳۲۳ آقای معظم له قبل از آفتاب کالسکه نشسته عازم

راویه مقدسه شده درخانه اعتمادالتولیه ساکن هر یک از آقایان هم فردا "فرد روانه شدند اگرچه آدمهای آقای امام جمعه جماعتی از آقایان را از دم دروازه گرفته سر قبر آقا توقیف کردند بعضی راهم مانع شدند . این فقره که شهرت کرد از دروازه های دیگر روانه شدند طلاب مدرسه هم خورده خورده روانه شدند حجرات صحن و مدرسه و خانه های اطراف حرم مطهر دیگر جای خالی باقی نیست حاجی شیخ محمد و حاجی شیخ مهدی واعظیکی چادر سر کرده یکی توی کالسه خدمتکارهای خانه آقای بهبهانی دمر افتاده به زاویه مقدسه رفته اند و مشارالیهام بامیرزا باقر و بعضی واعظ های دیگر در صبح و عصر و شب در صحن مقدس خبر میبردند و بی نظمی های دولت و تعدیات حکام و مامورین دولت را در خارج نسبت برعایا و به ستوه آمدن مردم را ذکر و جهت تحصن علماء و استدعای آنها را یاد آور میشوند که بجهت آسایش ملت علماء اعلام یک عدالتخانه می خواهند تجار هم حاضر شده پولی سر نویس کرده ناظر و آشپز خانه مرتب کرده شام و نهار و جای به عموم مردم میدهند آقایانی که در خانه منزل کرده اند نقدا " مخارج داده میشود . منزل حجه الاسلام بهبهانی مرکز است و باجمعی از اتباع خود که در خدمت آقا هستند آقای طباطبائی با اتباعش جدا ، آقای آقا میرزا مصطفی با اتباعش جدا ، آقای آقا شیخ محمد صادق کاشانی با اتباعش جدا ، آقا آقا سید جمال افجهای با اتباعش جدا ، آقای حاج میرزا علی محمد دولت آبادی ، با اتباعش هم تقریباً " قریب دو سه هزار نفر متحصن در زاویه مقدسه میباشند من بنده هم در شهر هستم همه روزه شبها جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و سایر رجال دولت ملاقات ، وارد مذاکرات لازمه میشود ، بعضی اشخاص هم در شهر مشغول بعضی تدبیرات پیشرفت امور هستند من هم هفته ای یک شب به حضرت عبدالعظیم میروم تذکرات لازمه خدمت آقایان میشود . در ۲۸ شوال که به زاویه مقدسه رفته بودم کاغذی دیدم که از مردم شهر خدمت حضرت حجه الاسلام بهبهانی نوشته بودند گرفته سواد کردم که بنظر جناب مشیرالدوله برسانم که بدانند مردم تا چه مقام ایستادگی دارند و از هیچ جور اقدامات مضایقه ندارند .

دفتر مجله محترم وحید

در شماره ۲۱۴ مقاله حاج قائم مقام التولیه رضوی چند غلط چاپی روی داده که دو غلط آن فاحش است و به شرح زیر استدعای تصحیح در شماره بعدی دارم . " فرزانه "

صفحه ۲۶ آقای عیسی مشار نه مستشار

صفحه ۲۸ متولی موقوفات سادات رضوی نه متوفیات سادات رضوی .

نفس سلسله
ابو اسلم قاسم

صد خانواده

حکومت کمر ایران

۵



اتابک پسر از برکناری به مسافرت دور دنیا پرداخت (در مراجعت از سفر حجاز و فرنگستان وارد فراموشخانه اسکاتلند شد) بقول چرچیل تعدیلی در اندیشه خود کامگی او بوجود آمد گرایش روسی او کاهش یافت .

مظفرالدین شاه در میگذرد محمد علی شاه بیخبر از بند و بست اتابک در لندن بسال ۱۳۲۵ اتابک را برای نخست وزیری بتهران فرا میخواند ، اتابک در سر راه بازگشت خود در مسکو به دیدار تزار می رود او را مطمئن از نوکری دیرین خود می کند این دیپلمات بند و بست چای با این (بستن ها) و اغوای گروهی از مشروطه طلبان قدم ب خاک ایران می گذارد در بیستم ربیع الاول کابینه خود را تشکیل میدهد . اندکی بعد در روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) بعد از امضای قرارداد ۱۹۰۷ مناطق نفوذ انگلیس و روس در پترزبورگ ، وی در جلو مجلس بوسیله عباس آقا تبریزی (عضو انجمن نمرة ۴۱ فدائی ملت) همان جوانکی که دیدیم به ملک المتکلمین قول داد کلک این خود کامه را خواهند کند ، ترور شد .

۱ - مجله تهران مصور شماره ۱۴۴۴ - ۱۵ مرداد ۱۳۴۴ (مصاحبه خان ملک ساسانی با محمد علی شاه) .

جوب حراج وطن !!

گروهی دانسته یا ندانسته همواره میکوشند هر کار برجسته ملی را وابسته به خارجی و یا ضد ملی و غیرطبیعی بدانند از اینراه بدگمانی پاره‌ای از بدبینان را بیشترکنند اینان محرک اصلی ترور اتابک را محمد علیشاه مستوفی الممالک ، سعدالدوله ، فرمانفرما ، انجمن آدمیت و عاملان ترور را (موقر السلطنه ، مجلل السلطان ، مقتدر نظام ، دبیر السلطان ، فاخر الدوله و یحیی میرزا اسکندری ...) معرفی میکنند .

دوره درازای صدارت اتابک در پادشاهی (ناصرالدینشاه مظفرالدینشاه و محمدعلیشاه) سالهای ننگینی بود که اتابک برای باقیماندن در پست صدارت سیاست مثبت دو طرفه شمال جنوب را روش خود قرار داده بود در برابر خواستهای روس و انگلیس زانوی تسلیم بر زمین میزد . در این دوره امتیازات تنباکو ، کشتی رانی کارون ، ایجاد بانک شاهی ، بانک استقراضی روس ، واگذاری گمرکات ایران ، بخشیدن خاک وطن ، امتیاز نفت جنوب ... حتی امتیاز استفاده از اشجار زیتون و شمشاد و درختهای جنگلی به بیگانگان داده شد . معمولا " این امتیازات نباید بیمایه باشد چنانچه در مورد امتیاز نفت جنوب معتقدند (نماینده داری در حدود ده هزار لیبره به اتابک و نصرالله مشیرالدوله و مهندس الممالک غفاری نقد پرداخت کرده است ^۳) و در امتیاز تنباکو پنجهزار لیبره اتابک رشوه گرفت ^۴ اتابک با دریافت وامهای سنگین وضع بودجه و اعتبار مالی کشور را بهم ریخت نخستین خشتهای بردگی اقتصادی ما از این زمان به کار گذاشته شد و بقول ژنرال سایکس او سه برابر درآمد سالانه ایران را از بیگانه وام گرفت بدون اینکه منافعی از آن بدست آورد و در امور انتفاعی مصرف کند ^۵ .

با اینهمه نابکاریها و نادرستیها ، دشمنی با تقوی و آزادی و میهن گرایی تنی چند از پژوهشگران حرفه‌ای حسابگر و یا ناآگاه بخاطر اینکه اتابک مرد زیرک و کارآمد و فرزانه و توانائی بود از او بینیکی یاد کرده‌اند ، چه سود از نبوغ و استعداد ، خرد و بینش که در راه مردم و ملت و مذهب و حقیقت بکار نرود اگر این منطق درست باشد معاویه ، عمر و عاص ، زیاد بن ابیه ... پایگاه بس برتر و بالاتر از دیگران در اسلام دارند .

اتابک سیاستمداری ورزیده و حسابگر بود با دوستان و با دشمنان مدارا می‌کرد و اگر دشمن را بسیار سرسخت و یا از لحاظ قدرت و بستگی با طبقه حاکم ضعیف می‌دید . سربه

۳ - تاریخ پنجاه سال نفت ۲۵۴

۴ و ۵ - تاریخ جلد ۲ صفحه ۲۱۰

نیست می نمود نبض، شاه و شاهزادگان را کاملاً " در دست داشت ملایان را با پول نگاه میداشت خارجیان را با زبان بازی و تشکیل پارتیهای بسیار مدرن و وسوسه انگیز و جور کردن همه گونه وسایل راضی می نمود دول بزرگ را با دادن امتیازات ساکت و آرام میساخت .

اتابک دشمن آزادی و ترقیخواهی و مشروطیت بود پیش از جنبش مشروطیت با هر کسی مانند سید جمال الدین اسد آبادی بیرحمانه می جنگید (اوبود که ناصرالدینشاه را از افکار سید جمال الدین ترسانیده و وسایل تبعید او را فراهم کرد ، علاءالملک (محموددیب) وزیر مختار آن زمان در استانبول می گوید میرزا علی اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را ملتئم و مستدعی بود^۱ همینکه دستگاه باب عالی اطلاع حاصل کرد از طرف دولت ایران بازخواستی نخواهد شد بوسیله پزشک مخصوص سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی سید جمال الدین اسد آبادی را بقتل می رسانند^۲)

محمود حکیم الملک ، میرزا محمد حسن اعتماد السلطنه ، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از مخالفان اتابک می بودند از این گروهی مرگ آنا را غیر طبیعی و با دسیسه اتابک می دانند . بعضی معتقدند در ترور ناصرالدینشاه نیز اتابک دست داشته است . می گوید اتابک با کش رفتن کتابچه مخصوص یادداشت های محرمانه شاه موقعیت سیاسی خود را پس از سالروز تولد شاه در خطر می بیند و از سوئی از قصد ترور میرزا رضا کرمانی و حضور او در تهران آگاه بود شاه را از گردش آنروز در شهرستانک منصرف کرد با خود به قتل برد ، مانع فرقه حرم شاه عبدالعظیم شد با آگاهی قنصلخانه روسها و ترساندن تزارسم از تعویض مظفرالدین میرزا از ولیعهدی شاه را بدست قاتل سپرد^۳ و به هنگام آغاز جنبش آزادیخواهی آنقدر با مردم عناد کرد تا ز صدارت برکنار شد و سپس به باختر رفت با سپردن خط نوکری پست نخست وزیری مشروطیت احراز کرد .

مأموریت اتابک در این پست برچیدن مشروطیت و محو آزادی با یک دیپلوماسی بسیار مکارانه و خدعه گرایانه بود بقول کسروی آموزگارانش (اتابک را برای بر چیدن دستگاه شورش و جنبش بتهران خوانده بودند) .

۱ - هفتاد و دو ملت ۶۴

۲ - سیاستگران دوره قاجار ۲۴۰ .

۳ - یکصد و پنجاه سال سلطنت ایران ۳۴

رهزنان مشروطه نه رهبران !!

اتابک در دوره کوتاه نخست وزیری مشروطیت خود با سیاست ماکیاولیستی و خدعه گرانه هزار برابر عین الدوله ، مشیرالسلطنه ، سعد الدوله و به مشروطیت و آزادی ما خیانت کرد آیا کسی حق دارد این مظهر خود کامگی و ایرانفروشی و آلودگی و نابکاری و آزادی کشی را بنام رهبر مشروطه بخورد مردم بدهد .

اتابک مثل یک سیاستمدار بسیار دیپلمات و زیرک و حسابگر از چند سو نقشه نابودی مشروطیت را پیاده کرده بود که اگر بقتل نمیرسید آهوی آزادی نمیتوانست از کمند شکارچیان خون آشام برهد . ابتدا همه مستبدان سرشناس ایران قوام الملک ، حاج آقا محسن اراکی ، عمیدالسلطنه طالشی ، سالار الدوله ، اقبال السلطنه . . . را دگر بار بجان مردم انداخت ، سند کتبی اتابک به اقبال السلطنه در یورش به آزادی بدست مشروطه طلبان افتاد . او با دادن وعده و وعید و شل کردن سرکیسه ها (که این رویه به بازماندگان او نیز رسیده است !!) بین مجلسیان و ملایان دو دستگی بوجود آورد ، مشروعه و مشروطه درست کرد ، از اینرو مجاهدان آذربایجانی به او بدرستی لقب (خائن السلطان) دادند . (و عقیده سران ملیون این بود که اگر اتابک کشته نشده بود با نفوذ و تدبیری که داشت مشروطیت را بی سرو صدا و جنگ چنان از میان می برد که دیگر ملت ایران قادر به قد علم کردن در مقابل استبداد نداشت . . . ملک المتکلمین در مجلس گفت شاه و مقامات خارجی اتابک این مرد مستبد را برای از میان بردن مشروطیت آورده اند و او را برای این منظور بمقام صدارت رساندند . . . اینست که بر هر فرد آزادیخواه و علاقمند به مشروطیت واجب است این درخت کهن استبداد را ریشه کن کند والا او بنیان ما و مشروطه را بر باد فنا خواهد داد . "

دکتر ملک زاده بدنبال این مطالب اعتقاد دارد آنروز پس از نطق ملک المتکلمین جوانی پیش آمد گفت :

تایک هفته دیگر جواب آنچه را که امروز فرمودی بگوش تو خواهد رسید این جوان عباس آقا بود^۱ بنابر این عباس آقا تبریزی فدائی شماره ۴۱ بحق او را با گلوله های مرگبار ترور کرد . آنروز با همه کوششی که محمد علی شاه کرد نتوانست جسد اتابک را بطور دلخواه و با شکوه مستبدانه بخاک سپارد ولی مردم با شور و شوق شکوهمند به جانبازی فرزند فداکار آذربایجان ارج نهادند .

(دنباله دارد)

نیست می نمود نبض، شاه‌شاهزادگان را کاملاً " در دست داشت ملایان را با پول نگاه میداشت خارجیان را با زبان بازی و تشکیل پارتیهای بسیار مدرن و وسوسه‌انگیز و جور کردن همه گونه وسایل راضی می نمود دول بزرگ را با دادن امتیازات ساکت و آرام میساخت .

اتابک دشمن آزادی و ترقیخواهی و مشروطیت بود پیش از جنبش مشروطیت با هر کسی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی بیرحمانه می جنگید (او بود که ناصرالدین‌شاه را از افکار سید جمال‌الدین ترسانیده و وسایل تبعید او را فراهم کرد ، علاءالملک (محمود دیبا) وزیر مختار آن زمان در استانبول می گوید میرزا علی اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را ملتزم و مستدعی بود ^۱ همینکه دستگاه باب عالی اطلاع حاصل کرد از طرف دولت ایران بازخواستی نخواهد شد بوسیله پزشک مخصوص سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی سید جمال‌الدین اسدآبادی را بقتل می‌رسانند ^۲ .

محمود حکیم الملک ، میرزا محمد حسن اعتماد السلطنه ، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از مخالفان اتابک می بودند از این گروهی مرگ آنرا غیر طبیعی و با دسیسه اتابک می دانند . بعضی معتقدند در ترور ناصرالدین‌شاه نیز اتابک دست داشته است . می گوید اتابک با کش رفتن کتابچه مخصوص یادداشتهای محرمانه شاه موقعیت سیاسی خود را پس از سالروز تولد شاه در خطر می بیند و از سوئی از قصد ترور میرزا رضا کرمانی و حضور او در تهران آگاه بود شاه را از گردش آنروز در شهرستانک منصرف کرد با خود به مقتل برد ، مانع قرق حرم شاه عبدالعظیم شد با آگاهی قنصلخانه روسها و ترساندن تزارسم از تعویض مظفرالدین میرزا از ولیعهدی شاه را بدست قاتل سپرد ^۳ و بهنگام آغاز جنبش آزادیخواهی آنقدر با مردم عناد کرد تا ز صدارت برکنار شد و سپس به باختر رفت با سپردن خط نوکری پست نخست وزیری مشروطیت احراز کرد .

مأموریت اتابک در این پست برجیدن مشروطیت و محو آزادی با یک دیپلوماسی بسیار مکارانه و خدعه گرایانه بود بقول کسروی آموزگارانش (اتابک را برای بر چیدن دستگاه شورش و جنبش بتهران خوانده بودند) .

۱ - هفتاد و دو ملت ۶۴

۲ - سیاستگران دوره قاجار ۲۴۰ .

۳ - یکصد و پنجاه سال سلطنت ایران ۳۴

رهزنان مشروطه نه رهبران !!

اتابک در دوره کوتاه نخست وزیری مشروطیت خود با سیاست ماکیاولیستی و خدعه گزانه هزار برابر عین الدوله ، مشیرالسلطنه ، سعد الدوله و به مشروطیت و آزادی ما خیانت کرد آیا کسی حق دارد این مظهر خود کامگی و ایران فروشی و آلودگی و نابکاری و آزادی کشی را بنام رهبر مشروطه بخورد مردم بدهد .

اتابک مثل یک سیاستمدار بسیار دیپلمات و زیرک و حسابگر از چند سو نقشه نابودی مشروطیت را پیاده کرده بود که اگر بقتل نمیرسید آهوی آزادی نمیتوانست از کمند شکارچیان خون آشام برهد . ابتدا همه مستبدان سرشناس ایران قوام الملک ، حاج آقا محسن اراکی ، عمیدالسلطنه طالشی ، سالار الدوله ، اقبال السلطنه ... را دگر بار بجان مردم انداخت ، سند کتبی اتابک به اقبال السلطنه در یورش به آزادی بدست مشروطه طلبان افتاد . او با دادن وعده و وعید و شل کردن سرکیسه ها (که این رویه به بازماندگان او نیز رسیده است !!) بین مجلسیان و ملایان دو دستگی بوجود آورد ، مشروعه و مشروطه درست کرد ، از اینرو مجاهدان آذربایجانی به او بدرستی لقب (خائن السلطان) دادند . (و عقیده سران ملیون این بود که اگر اتابک کشته نشده بود با نفوذ و تدبیری که داشت مشروطیت را بی سر و صدا و جنگ چنان از میان می برد که دیگر ملت ایران قادر به قد علم کردن در مقابل استبداد نداشت ... ملک المتکلمین در مجلس گفت شاه و مقامات خارجی اتابک این مرد مستبد را برای از میان بردن مشروطیت آورده اند و او را برای این منظور بمقام صدارت رساندند ... اینست که بر هر فرد آزادیخواه و علاقمند به مشروطیت واجب است این درخت کهن استبداد را ریشه کن کند والا او بنیان ما و مشروطه را بر باد فنا خواهد داد . "

دکتر ملک زاده بدنبال این مطالب اعتقاد دارد آنروز پس از نطق ملک المتکلمین جوانی پیش آمد گفت :

تایک هفته دیگر جواب آنچه را که امروز فرمودی بگوش تو خواهد رسید این جوان عباس آقا بود^۱ بنا بر این عباس آقا تبریزی فدائی شماره ۴۱ بحق او را با گلوله های مرگبار ترور کرد . آنروز با همه کوششی که محمد علی شاه کرد نتوانست جسد اتابک را بطور دلخواه و با شکوه مستبدانه بخاک سپارد ولی مردم با شور و شوق شکوهمند به جانبازی فرزند فداکار آذربایجان ارج نهادند .

(دنباله دارد)

پای مال

هست در غیبت امام ، حرام
سهم او ، چون دهی به این و به آن
به خدای و پیغمبران بد گفت
شاعران را حقیر می پنداشت
از عداوت ، کتابها سوزاند
کس ز گفتار او نشد به شگفت
نیست جایز ، دهند بر هر کس
خون او را حلال دانستند
شد به عدلیه مرد نا آگاه
باز گیرند دادش از دیوان
در همان دادگستری کشتند
خون او نیز پایمال آمد

کسروی گفت ، رد سهم امام
خود تو گوئی ، امام هست نهان
گر چه او ناسزای بیحد گفت
خرده گیری به مذهب و دین داشت
بخلاف ادب ، سخن ها راند
هیچ کس خردهای بدو نگرفت
لیک چون گفت ، مال دیگر کس
دعویش را محال دانستند
ضرباتی بر او زدند براه
به خیالی که اندر آن دیوان
هم در آنجا بخونش آغشتند
در میان چونکه پای مال آمد

معرفی کتاب

The Persian Land Reform, 1962 - 1966. By Ann K. S. Lambton. (Oxford, Clarendon Press, 1969. PP. 386.)
لمبتون، استاد معروف مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن است یعنی بزرگترین معهد جهان برای مطالعه و تحقیق در باب مسائل شرق اوسط .
پروفسور لمبتون در دنباله مطالعه و تحقیق خود در باب مالک و زارع در ایران (1953) Landlord and Peasants in Persia مالک و زارع ترجمه فارسی از آقای منوچهر امیری (اثری دیگر بنام The Persian Land Reform تألیف کرده است . این اثر با همه مزایا و فوائد ، بضرورت نقص انسانی و ناتمامی بشری و بحکم الکمال لله وحده ، خالی از نقائص نمانده است . از معایب عمده این تألیف ، استناد مطلق به گزارشها و آمارو ارقام خیلی رسمی (تبلیغاتی) و افراط در تجاهل عارفانه و تغافل عالمانه است .

یادنامه

یادنامه استاد دکتر میر سپاسی در آستانه یکمین سالگرد درگذشت وی و مقارن با انتشار مجدد مجلهء روان پزشکی در تهران منتشر شد (شهریور ۲۵۳۶) .

در این یادنامه استادان معتبر ایرانی و غیر ایرانی در سوک استاد سخن گفته‌اند و اوصاف و احوالات او را بر شمرده‌اند . ضمناً " تنی چند از آقایان نیز اشعاری سروده‌اند که ابیاتی از آن نقل میشود :

عاشقی بود فروزنده ره شیفتگان
خوانند اینچنین به سرودی فرشتگان
دکتر جلال بریمانی

بشنو از یار قدیمش سرگذشت
دکتر اعتمادیان

که عمر معنی عمر و شکوه هستی ماست
خطاست دوست بی دوست در زمانه خطاست .
گلی که در غم مرگش هزار شور و نواست
یکی ستوده نویسنده‌ای که از فضلاست
نمونه بود و شناسای جمله حکماست ...
که خلق گرید اگر خون خدای را که سزاست
که دیدگاه امیدش به ایزد یکتاست
دکتر علیرضا میثمی (پروانه)

فزونتر از همه خود او ابوالعالی بود
بر آورنده حاجات بود آن آقا
شفیق و همسفر از درگاه توانا بود
کمک نمود خدا بی خطر شدم با او
به روح پاک بزرگش هم آفرین بادا
خدایای هر دو جهان بادیار و یاور او
بگویمت که خدا خواست کار داور بود
علی اکبر عسکری

اینهم ابیاتی است از اشعاری که در سوک استاد سروده شده است . البته آقایان ادعای شعر و شاعری نداشته‌اند (و بهتر هم بود که شعر ! نمیفرمودند) ولی خواسته‌اند از زبان شعر نیز احساسات درونی خود را بیان دارند .

آن مسیحانفس ، آن مرد خدارفت زکف
عشق است و عشق چشمه جوشان زندگی

چونکه یار پر ز مهرت درگذشت

به مرگ دوست اگر خون چکد ز دیدم رواست
زمانه برتر و بهتر ز دوست شناسد
دریغ و درد که از شاخه چید دست اجل
یکی سخنور آزاده دل که گفت و نوشت
روانپزشک ادیبی که در جهان ادب
بمردمی و پزشکی نداشتی همتای
همین بس است ز درک کمال معرفتش

رفیق راه من از عالمان عالی بود
بزرگ زاده و سادات بود آن آقا
سپاس نام گرامیش پزشک و دانا بود
به سومین سفرش همسفر شدم با او
روان او دو جهان شادهم قرین بادا
درودهای فراوان به باب و مادر او
به عسگری همه جا مثل یک برادر بود



چهار کلمه اشتباهی در دیوان حافظ

علاوه بر اختلافات زیادی که در دیوانهای حافظ وجود دارد گاهگاه اشتباهات قلمی هم که در تمام چاپها بنحو یکسان تکرار گردیده بچشم میخورد که باعتقاد بنده حفظ و تکرار این قبیل اشتباهات که درک و کشف آن سهل و آسان و شاید از زمره بدیهیات میاشد صرفاً "بدین عذر که مثلاً" در هیچیک از نسخ قدیمی صحیح آن دیده نشده ناشی از نوعی تعصب وجود فکری یا ذوقی است که حداقل زیانش گمراه شدن ذهن نو جوانان است من باب نمونه چهار فقره از اشتباهات مزبور را ذیلاً "می نگارد تا اگر خوانندگان محترم آن را قابل قبول و دلنشین یافتند لااقل در کتاب حافظی که در دسترس دارند صحیح آنرا

است که اساساً "باز آمدن سرو بدست نه تشبیه درستی است و نه تناسی با نقش بند قضا دارد بهر حال کلمه سهره صحیح است .
۴- در بیت (دل ضعیفم از آن میکشد بطرف چمن که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد) کلمه (تیماری) اشتباهات " (بیماری) نوشته شده و هیچ عنایت نکرده اند که بیماری صبا نمی تواند عاشق را از مرگ برهاند بلکه پرستاری صبا این وظیفه را دارد و مخصوصاً حافظ مکرر در مکرر به روح بخش و جانفز بودن نسیم صبا اشاره کرده که مؤید (تیماری) است نه بیماری .
امید است که یادداشتهای بالا مورد قبول خوانندگان محترم وحید قرار بگیرد تا در فرصت دیگری چند

مورد دیگر را که تماماً "ناشی از اشتباه قلمی باشد استخراج و بعرض برساند .
* * * نظر آقای صهبا یغمائی درج گردید و اگر اظهار نظرهایی نیز از دیگر صاحب نظران برسد برای روشن شدن مطلب چاپ خواهد شد .
یادداشت فرمایند بلکه انشاء الله در چاپهای بعدی اشتباهات مزبور تکرار نشود .
۱- در بیت (تا که اندر دام وصل آرم تذروی خوش خرام در کمینم و (انتظار) وقت فرصت میکنم) که مخصوصاً "باتوجه به کلمه (میکنم) در آخر بیت مسلم است که (انتظار) اشتباه و (انتظار) صحیح است .
۲- در بیت (این تقویم تمام که باشاهدان شهرم نازو کرشمه بر سرم نبر

رقص مردگان

(بزرگترین اثر کامی سن سان آهنگساز فرانسوی)

"مردی برای ما داستانی آورد و فراموش کرده بود که خدا چگونه او را آفریده است و گفت این استخوانهای پوسیده را کی و چگونه دوباره زنده میکند؟!

"ای پیغمبر بگو: همان کسی که اول بار آنها را آفریده بار دیگر هم آنها را زنده میکند. خدا بهر گونه آفرینشی داناست".

سوره یس ۷۸-۷۹ قرآن مجید

در گرداب زندگی نقطه مجهولی وجود دارد که سرانجام بشر را بدانجا کشانیده و برای همیشه معمای زندگی را حل نشده باقی میگذارد.

بشر با همه قدرت و توانایی خود هر چند که ورزیده تر و نیرومندتر با امواج حیات مبارزه کند بالاخره در همان نقطه دانسته یا ندانسته فرو میرود و هرگز پرده‌ای از اسرار حیات برنمیدارد.

اینجا پایان حیات است و مرگ نام دارد.

برای هنرمندان مرگ دوست و معشوق حریه بزرگ است که هم پرده از یک حقیقت تلخ بر میدارد و هم غرایز و احساسات هنری آنها را تحریک میکند.

شیلر شاعر آلمانی در مرگ دوست خود قطعه‌ای دارد که برخلاف اشعار فارسی شکایت از جدائی و امید به زندگانی جاویدان دوست نیست. در قطعه "مرگ دوست" شیلر آنچنان زیبا و دلپذیر از حیات دوست خود یاد میکند که خواننده خود را در برابر یک پرده از زندگی او میداند.

بهترین وسیله تجسم احساسات درونی بشر موسیقی است و همانطور که حیات و عشق و لذت را جاودانی میسازد، خاطرات دردناک زندگی را معمای مجهول آنرا بیاد می‌آورد و هنرمند می‌کوشد از خلال تارهای چنگ و کلیدهای مختلف پیانو این معمارا بازی بگیرد و از حاصل کوشش خود حقایق مرگ را دریابد.

قطعه "رقص مردگان" موسیقی دان معروف فرانسوی "سن سان" از این قبیل است.

کامیل سن سان پس از تلاش بسیار بمنظور کشف معمای مرگ در قطعه معروف خود پرده‌ای از زندگانی مردگان را مجسم میکند و پایان آن پرده حیات را مرگی دردناک میدانده هزاران بار از سرنوشت این حیات فانی مجهولتر و شگفت انگیزتر است.

می‌گویند پس از ساختن این قطعه

فرا گرفته گوئی ماه آسمان نیز از دیدن صحنه
مرگ شرم دارد .

سکوت دیری نمی باید . صدای خفیفی
بگوش میرسد . خاکهای اطراف یکی از قبرها
ریزش میکند . سنگ قبر بآرامی بلند میشود
کم کم بکنار می رود و اسکلت مخوفی سر خود
را بآهستگی از قبر بیرون می آورد ، با جشمان
دریده و گودرفته نگاهی باطراف میکند و پس
از اطمینان از اینکه موجود زنده ای در
قبرستان نیست ابتدا دستهای استخوانی
خود را از قبر خارج و سپس خود بکلی بیرون
آمده بر پامیایستد . آنگاه ویولن خود را
بر داشته و کوکهای آنرا مرتب میکند .
صدای نامورون کوک ویولن سکوت
قبرستان را می شکند . اسکلت آرشه را سختی
روی سیمها میکشد و صدائی شبیه به سایش
استخوانها بگوش میرسد .

در این احوال سنگهای قبرهای دیگر
نیز کم کم بلند میشوند . اسکلتها بآرامی
بیرون می آیند . بصدای ویولن متوجه میشوند
بیکدیگر نگاههای ترسناک و تردیدآمیز میکنند
و اندک اندک دور اسکلت اولی که مشغول
نواختن و امتحان ویولن است حلقه میزنند
اما هنوز آن قبری که امروز حفر شده و آن
دختر جوان را در آغوش گرفته همچنان
بی حرکت و آرام است .

باد شدیدی زوزه میکشد اسکلتهای
خشکیده از فرط شدت باد میلرزند انگشتهای
مخوف آنها بی اختیار حرکت میکند و همه
دور اسکلت اولی ایستاده اند تا رقص مرگ-

گروه زیادی از شنوندگان با و رجوع کرده
سؤال کردند پس شما هم بحیات بعد از مرگ
معتقدید و مثل کشیشها جهان را به دو مرحله
و زندگانی را دو نوبت میدانید ؟ سن سان
بانیس خند میگوید خیر : این خوابی بیش
نبوده است و میخواستم چهل بشر را از درک
حقایق حیات و تسلیم او را به آنچه که نمیداند
و از آنچه که بیم دارد آشکار کنم . اما حقیقت
غیر از این بود .

این قطعه اینطور شروع میشود :
در یکشب سرد پائیز در حالیکه باد
سوت میکشید و درختانیکه در تاریکی مطلق
سربفلک کشیده مثل اشباح مخوف بجنب و
جوش مشغولند ساعت کلیسای مجاور قبرستان
"لوسان" با ۱۲ ضربه نیمه شب را اعلام
میکند .

انعکاس زنگ ساعت با غرش باد میآمیزد
و در سراسر قبرستان صدای وحشتناکی ایجاد
میکند .

باد بشدت میوزد . سایه درختان
بطرز مخوفی از روی سنگهای سفید قبرستان
میگذرند . از مرده ها صدائی بر نمیخیزد ،
در یکجا قبر آن دختر که جوان که امروز طعمه
حسادت دو عاشق قرار گرفته قرار دارد ،
هنوز دسته های گل تازه هستند و باد پائیزی
آنها را نوازش میدهد .

پس از اینکه آخرین ضربه ساعت
نواخته میشود و سکوت مرگباری فضای قبرستان
را فرا میگیرد غرش باد خفیف تر میشود ولی
تاریکی موحش همچنان فضای قبرستان را

آور خود را شروع کنند .

دیری نمیگذرد که اسکلت اولی از امتحان ساز خود فارغ میشود . بیک اشاره اسکلتها دست در دست یکدیگر میافکنند و با صدای ویولن برقص موحش خود شروع میکنند اسکلت اولی با کمال خشم آرشه ویولن را بحرکت در میآورد ، لبخند شیطانی بلب دارد قطعات درشت عرق بر پیشانی او نشسته و دائما " دیگران را برقص بر میانگیزد . استخوانها بهم میخورند صدای خشک آنها قبرستان را بلرزه در آورده . اسکلتها با کمال شدت پایکوبی میکنند گاهی دست یکدیگر را همامی کنند و با کمال نظم و شدت بکف زدن میپردازند . سایه کمرنگ آنها با سایه مخوف درختان آمیخته و گوئی تمام قبرستان برقص اموات مشغولند . سایه های روی دیوار می لرزند و دیوار نیز متحرک بنظر میآید .

ناگهان از آنطرف قبرستان سنگ آن قبر تازه بکنار میرود ، دخترکی زیبا با چهره سرخ و چشمان درشت بیحال روپوش سفید خود را بر دوش گرفته آرام آرام بسوی صحنه مخوف نزدیک میشود .

اسکلتها تا مدتی از نزدیک شدن او بی خبر بودند ولی آن اسکلت ویولونیست زود متوجه میشود . با اشاره او حلقه اسکلتها باز میشود و آن نوع عروس مرگ با قدمهای محکم بوسط حلقه میآید .

در این هنگام چشمهای مخوف اسکلتها از فرط شوق و شهوت میدرخشید . دندانهای

سفید خود را بهم نشان میدهند آهسته کف میزنند و پای میکوبند عروس مرگ چرخي بدور خود میزند . اسکلت ویولن را بصدا در میآورد و رقص مدهوش کننده عروس مرگ آغاز میشود .

در پرتو مژگان بلند و سیاه عروس مرگ چشمهای فریبنده اش بحرکت است . گیسوان بلند و مشکی او را باد نوازش میدهد اسکلتها با رقص آهسته خود حرکات او را بدرقه میکنند . ویولن با کمال مهارت مینوازد و هر لحظه رقص نو عروس مرگ جالبتر و زیباتر میشود . کم کم روپوش سفید او از روی شانه های بلورینش میلغزد ، بازوهای سفید او نمایان میشود . سینه قشنگش با آرامش و زیبایی حرکت میکند دستها را دائما " بالا و پائین میبرد و همچنان در میان یکمشت اسکلت مرگ آور برقص ادامه میدهد .

روپوش سفید ابریشمی باز هم پائین میلغزد ، پستانهای برجسته او دهان اسکلتها را باز میگذارد . اسکلتها با چشمهای شرربار اندام دلفریب عروس مرگ مینگرند و هر لحظه انتظار دارند این نوع عروس زیبا که امروز از آن دنیا آمده لخت و عور در مقابل ایشان ظاهر شود .

اینجا دیگر کسی خود را نمی شناسد . اسکلتها رقص را شدیدتر و تندتر می کنند . روپوش ابریشمی بکلی از روی بدن عروس مرگ لغزیده است . اندام متناسب و شهوت انگیز و با آن رقصهای عجیب غوغائی برپا کرده است .

ویولونیست با کمال مهارت و شدت آرشه را حرکت میدهد. اسکلت ها که از فرط شهوت سراز پانمی شناسند هر لحظه بنوعروس مرگ نزدیکتر می شوند. گاهی دستهای خشک خود را دراز میکنند و میخواهند طعمهء لذیذ خود را به چنگ آورند ولی گوئی از حسادت یکدیگر بیم دارند. حلقهء دور عروس مرگ تنگتر میشود. اسکلت ها با کمال شدت بهوای پرنده، دست میزنند. استخوانهای خود را بهم میسایند، باد شدیدتر شده است سایه های متحرک ناگهان نزدیک هم میشوند، یکدفعه با صدای شدید ویولن متفرق میشوند، درختها سرخم میکنند و شاخه های خشک آنها بر سر اسکلتها میخورد و صدا های مرگ آوری که در تمام قبرستان منعکس میشود ایجاد میکنند.

چیزی نمانده است که اسکلتها نوعروس مرگ را در چنگال قوی خود بفشارند و هر قطعهء بدن او را بدنشان بگیرند.

ویولونیست از فرط خستگی با کمال سختی آرشه را تکان میدهد، اما نوعروس مرگ مثل آنکه اصلاً "واقعهای رخ نداده همچنان با بدنی لخت و شهوت انگیز خود برقص ادامه میدهد. شش ساعت تمام رقص

اموات ادامه مییابد، در آن هنگام که چیزی نمانده است اندام عروس مرگ در چنگال اسکلتها درهم شکند صدای خروسی بلند میشود. آفتاب از آنسوی قبرستان بالا میآید اسکلتها ناگهان بخود میآیند. آری زندگی نوجلی میکند و مرگ با کمال وحشیگری مثل دیوانه های گریزد. اسکلتها در آن واحد متفرق میشوند و با سرعت عجیبی در قبرهای خود جامیگیرند، نوعروس مرگ هم دست بدست اسکلتی که ویولن مینواخته بکنار قبرستان پناه میبرد. بزودی سکوت مرگ آور

اول شب جانشین هیاهوی رقص اموات می شود، باد از شدت خود میکاهد و روشنائی صبحگاهان نوید زندگی میدهد، در صحنهء رقص جزیک ویولن شکسته که سیمهایش پاره شده و روپوش ابریشمی نوعروس مرگ چیزی یافت نمی شود.

اسکلتها در قبرها جای دارند و فشار سنگین قبر روزه های باریک حیات را مسدود میکند. چند پرندهء زیبا اولین نغمهء شادی را جست زنان در فضای قبرستان منعکس میکنند و باین ترتیب یک صحنه از درام وحشت انگیز مرگ پایان مییابد. سن سان با این اثر جاویدان ایمان خود را به رستاخیز اعلام کرد.

داستانی از کبک دری

در زمان شاهنشاه فقید بخصوص در اوایل پادشاهی آن مرد بزرگ رسم چنان بوده که در یک یا دو بار اعیان و اشراف زمان مانند مرحوم مستوفی الممالک، مرحوم اسفندیاری مرحوم صاحب اختیار و برخی از خوانین و سرداران بزرگ عشایر را اجازه حضور و شرفیابی میدادند و غالباً ایستاده و گردش کنان در سرای شهری و یا باغ سعد آباد با آنان هم سخن میشدند و در اموری که وارد بودند بخصوص در موضوع شکار و سواری و نوع زندگانی حیواناتیکه در سرزمین ایران یافت میشود از ایشان سئوالاتی میکردند. روزی در ضمن صحبت های مختلف گفتگو از زندگی پرندگان بمیان آمد شاهنشاه بزرگ از میان آن جمع آقای مستوفی الممالک را مخاطب قرار داده میپرسند من از شکارچیان متفرق از رفتار و عجایب زندگی کبک دری چیزها شنیده ام ولی مایلم از زبان و بیان شما که میدانم معتبر است راجع به زندگی این پرنده حقایق را بدانم مرحوم مستوفی عرض میکند قربان همانطور که دیگران حضورتان معروض داشته اند وضع زندگی این پرنده براستی یکی از عجایب و دانستنی هاست بنده خود چند عدد از این پرنده شکار کرده ام و باید عرض کنم که شکار آن بسیار مشکل است ولی چون بیشتر راغب به شکار صحرا و جلگه هستم و این پرنده فقط در قله جبال رفیعیه زیست میکند توفیق زیادی در شکار این پرنده نداشته ام تصور میکنم حاجی خسروخان بختیاری (سردار ظفر) که شرف حضور دارد و تقریباً "بیشتر عمر خود را در کوهساران بختیاری با شکار بسر برده بتواند اطلاعات بیشتری راجع به زندگی این پرنده حضورتان عرض کند. سپس شاهنشاه روی سوی سردار ظفر میکند و میفرماید بسیار خوب به بینیم حاجی خسروخان چه میگوید. سردار ظفر (پدر نگارنده این سرگذشت) عرض میکند قربان بطوریکه جناب آقا معروض داشتند این پرنده فقط و فقط در مرتفع ترین قله جبال زندگی میکند و اعلی حضرت میدانند در کوهسارانیکه هیچگاه از برف خالی نمی مانند حدیست که ساکنان آن جبال آن را کمر بند برف مینامند و زندگی این پرنده هیچگاه پائین تر از این حد نمی آید و همواره زندگانی او از کمر بند برف بطرف قله آن کوهسار میباشد حتی زمان تخم گذاری نیز بیضه های خود را در حدود بالای کمر بند برف میگذارد حس شنوانی این پرنده محیر العقول

است بطوریکه اگر سنگ ریزه‌ای از زیر پای شکارچی ریزش کند از فاصله یک کیلومتری این مرغ‌صدای افتادن آن سنگ را میشوند و بلا تأمل پرواز میکند و از این جهت است که شکار کردن آن بی نهایت مشکل است جثه این مرغ همانند جثه بوقلمون است جز اینکه ماده آن از ماده بوقلمون اندکی کوچکتر است این پرنده دو صدای متفاوت دارد یکی را هنگامی سر میدهد که همتای خود را جستجو میکند تا بیابد صدای دیگری که از حلقوم این پرنده خارج میشود خیلی بلندتر و رساتر از صدای اول است و این باصطلاح در موقعی است که پرنده سر حال و بشاش است و معمولا این صدای دوم را فقط زمانیکه در حد اعلا ی قله کوه یا صخره رسیده باشد سر میدهد. اکنون جسارت نموده و با اجازه شاهنشاه بعرض میرسانم که حدود دو سال قبل چوپانی از طایفه‌ای بنام احمد محمودی هنگام عبور از فراز کوهی چشمش به چند بیضه‌از این پرنده میافتد که ماده کبک تازه از صدای پای او به پرواز درآمده بود چوپان بیضه‌ها را می‌شمارد چون می‌بیند هفت عدد است درک میکند که همه بیضه‌ها تازه هستند چون اگر مرغ عمل تخم‌گذاری را کامل انجام دهد تعداد بیضه‌ها باید از پانزده عدد بیشتر باشد با خود میگوید چون بیضه‌ها تازه هستند بجای اینکه آنها را بصورت غذا مصرف کنم بهتر این است که آنها را به چادر ببرم و در زیر مرغ خانگی بگذارم همین کار راهم میکند پس از گذشت بیست و دو روز شش عدد جوجه کبک دری سالم از تخم‌ها خارج میشود و فقط یک‌دانه از آنها صایع میشود چون محل سکونت چوپان نسبتا شبیه به محل پرورش کبک‌ها بود از این لحاظ کبک‌ها سالم میمانند و رشد میکنند تا اینکه جثه آنها به اندازه جثه یک کبک معمولی میشود درین موقع شخصی به یکی از فرزندان چاکر که در قریه خود میزیست عین جریان چوپان و یافتن بیضه‌ها و بیرون آمدن جوجه‌ها را تعریف میکند و فرزند چاکر که علاقه مفرطی باین نوع امور داشت شخصی را به نزد چوپان میفرستد و بهر نوعی بوده چوپان را که علاقه مفرطی به جوجه‌ها پیدا کرده بود راضی میکنند که آنها را در مقابل دو خروار گندم واگذار کند معامله انجام میشود و هم اکنون که جوجه‌ها بزرگ و بسیار زیبا شده‌اند در خانه فرزندم جای دارند از عجایب خلقت این پرنده اینکه چون فانگی شوند بی نهایت اهلی میشوند بطوریکه هم اکنون روزها به کوه کوچکی که نزدیک ساختمان فرزندم است میروند و چون میخوانند صدای آنها تا به قلعه فرزندم میرسد و چون نزدیک مغرب میشود از ترس شغال و گربه وحشی خودشان به قلعه بار میگردند بدون اینکه کسی بسراغ آنها برود از عجایب دیگر خلقت این پرنده این است که چون در فضای خانه باشند مانند سگ اگر شخص ناآشنائی وارد خانه شود بخصوص اگر لباس این شخص پاره و ژنده باشد گرد پای او میچرخند و مرتبا با بیرون دادن صدای مخصوصی ساقهای او را تک میزنند و تا او را فراری نکنند دست بردار نیستند چون توضیحات پدرم بدینجای رسید

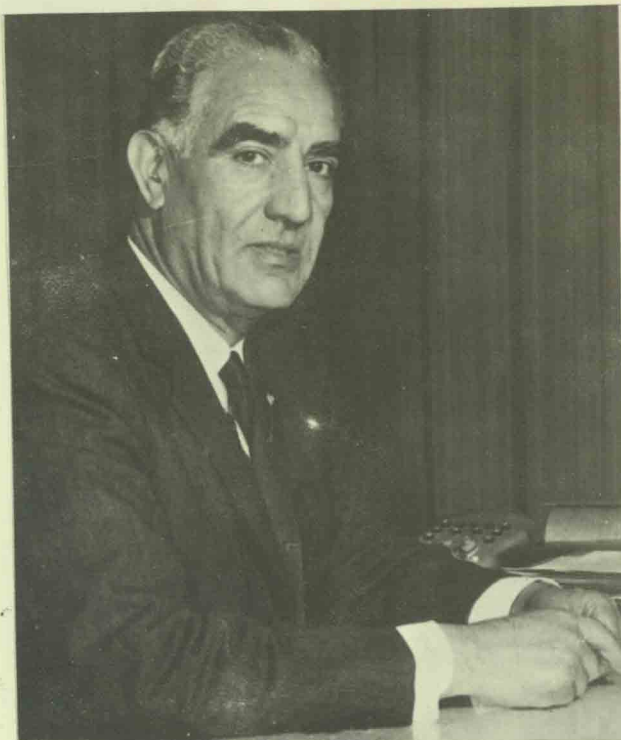
شاهنشاه بزرگ فرمودند حاجی خسروخان من مایلم این پرنده را بطور زنده و از نزدیک به بینم شما به فرزندان تلگراف کنید آنها را به تهران و به قصر بفرستد از این سطور بعد نویسنده این سرگذشت (علی صالح اردوان ظفر فرزند سردار ظفر) چنین ادامه میدهد مرا عادت چنان بود که هر هفته یکبار سواری را از ده مسکونی خود بصورت پست شخصی به شهر کردم که دارای ادارات پست و تلگرافخانه بود میفرستادم تا مجلات و روزنامه و آنچه مربوط به من است از آن ادارات تحویل گرفته برای من بیاورند و این مسافت از پنج فرسنگ افزون نبود روزی بعد از ظهر که بسوی راه شهرکرد نظاره میکردم سوار پست شخصی خود را دیدم که نمایان شد چون نزدیک آمد قبل از هر چیز گفت تلگرافی ضمن این مراسلات است که رئیس تلگرافخانه اصرار داشت هر چه زودتر بدست من برسد چون آن را گشودم امریه تلگرافی پدرم را زیارت کردم که تأکید فرموده بودند هر چه زودتر و بلا درنگ کبکهای دری را با وسیله مطمئن و شخص معتمد بطهران فرستید چون شاهنشاه بزرگ میل دارند این پرنده را ببینند، خوش بختانه من در همان ایام اتومبیلی چهار سیلندر شورت بوسیله حاجی سید مصطفی بنکدار اصفهانی که با من رایگان بود از شرکت زیگلر خریده بودم به قیمت نهصد تومان، پیش خود گفتم چه بهتر از این که با همین وسیله آنها را بطهران بفرستم و همین کار را هم کردم قبل از پایان سرگذشت باید به عرض خوانندگان عزیز برسانم که یک ماه قبل از رسیدن دستور تلگرافی مرحوم پدرم چهار عدد از کبکها وقتیکه خدمه در فضای بازخانه مشغول جوشاندن شیرگوسفندان بودند در دیگ جوشان افتادند و مردند دو عدد باقیمانده یکی نر و دیگری ماده بود که کبک نر بسیار بزرگ و زیبا و دیدنی شده بود پرهائی داشت برنگ خاکستری و مواج بود جلو سینه آنها سفید رنگ و هلالی شکل بهر صورت پرندگان دوگانه را در قفسی جای داده و با شخصی نسبتاً فهیم تهران فرستادم پس از چندی تلگرافی از پدرم زیارت کردم که حاکی از رسیدن یک کبک بود بدبختانه یکی به علت بوی بنزین یا هر علت دیگری که بر ما مجهول ماند از میان رفت کبک نر که بسیار زیبا و دیدنی بود بوسیله پدرم بدربار ارسال و تقدیم شاهنشاه بزرگ شد بعدها پدرم تعریف میکرد و میگفت با اینکه هیچ چیزی نظر شاهنشاه را باین مسائل کوچک جلب نمیکرد چنان شیفته دیدن این پرنده شده بودند که مدتها بدون اظهار خستگی به نظاره آن مرغ میایستادند و دوبار اظهار تأسف فرموده بودند که حیفاً این پرنده از میان رفت پدرم میفرمود این مرغ از وقتیکه تنها شده بود غالباً میخواند یا به علت تنهائی بود یا تصور میکرد در نتیجه خواندن میتواند همتای خود را پیدا کند.

نقدی بر کتاب نشانهای از گذشته دورگیلان و مازندران

آقای جهانگیر سرتیپ پور نویسنده و پژوهشگر و متفکر با ارزش دوران ما هستند که جهان بینی خاص خود دارند . پایه این جهان بینی را احساسات شدید ناسیونالیستی و وطن دوستی او تشکیل میدهد و چون از گیلان برخاسته‌اند لاجرم در تاریخ آن سرزمین از روزگاران کهن تا امروز مطالعاتی عمیق و محققانه انجام داده‌اند که اکنون جلدی از آن تحقیقات زیر عنوان " نشانیهایی از گذشته دور گیلان و مازندران " چاپ شده و در دسترس علاقمندان گذاشته شده است .

در این اثر آموزنده گذشته از آنکه موقعیت جغرافیائی و وضعیت اقلیمی گیلان و مازندران و تقسیمات این منطقه به تفصیل بیان شده است به گذشته‌های دور آن توجهی شده که تا امروز کمتر نویسنده‌ای به آن التفات داشته‌است . یکی انطباق داستانهای شاهنامه با حوادث تاریخی است که بحثی بسیار شیرین به خواننده ارائه میدهد . دیگر ارائه بسیاری از رازها و حوادث تاریخی است که در گرد و غبار زمانه‌ها محو شده بودند یا قابل رؤیت نبودند . شروع ارزیابی سهم گیلان و مازندران و مردم آن سامان در بنیاد گذاری تمدن بشری به نیم قرن نمیرسد و آنچه در سی سال اخیر از دل خاک در جنوبی‌ترین نقاط این سرزمین بیرون آمده‌است نشان دهنده تمدنی بسیار درخشان بوده که برخی از باستان‌شناسان صاحب‌نظر را به مطالعه دقیق‌تر واداشته و این منطقه را یکی از قدیمی‌ترین مراکز پیشرفت نوع بشر دانسته‌اند .

مطالعه دقیق آثار ، اشیاء کشف شده ، فرهنگ عامه و آنچه از فرهنگ قدیمی و عادات و سنن مردم این منطقه که بجا مانده‌است بسیار قابل تأمل و دقت است و آقای جهانگیر سرتیپ پور نخستین قدم را در این راه برداشته‌اند و امید است دیگران این پایه را تکمیل نمایند و به نویسنده مجال انتشار سایر آثار پرازش را بدهند .



متن پیام جناب آقای دکتر اقبال
رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل شرکت
ملی نفت ایران در "روز نفت" سالروز
استقرار حاکمیت مطلق ایران بر صنایع
نفت . (نهم امرداد ۲۵۳۶)

هموطنان گرامی

روز نهم امرداد ماه ۲۵۳۲ که بنا به اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ، استقرار حاکمیت مطلق ملت ایران بر صنایع نفت خویش تحقق یافت ، یکبار دیگر یکی از مظاهر درخشان همبستگی شاه و ملت تجلی کرد و بار دیگر برگ زرینی بر صفحات تاریخ صنعت نفت و کشور عزیز ما ایران ، افزوده شد .

امروز که سرآغاز پنجمین سال احراز حاکمیت مطلق ایران بر صنایع نفت خود میباشد ، اهمیت و بزرگداشت تحول بیسابقه و اقدام متهورانه ملت ایران ، بطور کلی در کلیه شئون اجتماعی و اقتصادی کشور ، بخصوص در گسترش دایره فعالیتهاى همه جانبه صنعت نفت ایران بمنظور احراز شایسته ترین مقام و مرتبه در میان صنایع بزرگ جهان و بالنتیجه تحقق تام و تمام منویات عالیله شاهنشاه آریامهر ، بخوبی آشکاراست .

مساعی همه جانبه شرکت ملی نفت ایران بویژه در سال ۲۵۳۵ که سال بزرگداشت آئین ملی پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی بود ، به بارزترین وجهی در سطح ملی و بین المللی ادامه یافت و بمنظور کشف منابع جدید نفت و گاز و اجرای برنامه های وسیع تزریق گاز و بازیابی مجدد برای بالا بردن سطح بهره دهی ذخایر موجود عملیات اکتشافی در سطح کشور پیگیری گردید و با گسترش فعالیتهاى بازاریابی بین المللی و افزایش قابل ملاحظه صادرات مستقل نفت خام و فرآورده های نفتی ، استقرار نظام نویسی در برقراری روابط صنعت نفت ایران با شرکتهای بین المللی بعنوان خریدار ، عطف توجه خاص به مسئله انرژی بمنظور مقابله با بحرانها و نوسانات جهانی انرژی ، کوشش در جهت بهبود شرایط قرار داد های نفتی بخاطر افزایش منافع ملی ، ایجاد تاهسیسات لازم بمنظور بهره برداری از گاز طبیعی چه بوسیله مصرف داخلی و چه بمنظور صادرات ، افزایش تولید فرآورده های پتروشیمی وتنوع آنها از طریق توسعه

تأسیسات مربوطه ، گسترش امور پالایش با استفاده از تازه ترین ابداعات فنی ، توسعه شبکه پخش برای تأمین مصارف روزافزون داخلی بمیزان چهارصد هزار بشکه در روز ، تکمیل تأسیسات بارگیری نفتخام ، گسترش دامنه پژوهشهای علمی و فنی در اتخاذ طریق بهتر و مطمئن تر در کار اکتشاف ، تولید ، پالایش ، پیکار با آلودگی هوا ، بهبود کیفیت بازدهی مخازن نفتی ، احداث خطوط جدید لوله نفت و گاز ، همکاری و مشارکت در فعالیتهای برون مرزی در زمینه های اکتشاف ، تولید ، پالایش ، گاز و پتروشیمی ، نگهداری سطح تولید بمیزان ۲۹۳ میلیون تن در سال و صادرات به حدود ۲۵۹ میلیون تن در سال افزایش ظرفیت ناوگان نفتکش ایران به حدود پنج برابر یعنی ۱۹۰۰۰ تا ۱۱۹۰۰۰ تن و بالاخره تأمین حدود ۲۴ میلیارد دلار درآمد نفت در سال گذشته جهت اجراء برنامه های عمرانی کشور و تقویت و تجهیز بیش از پیش سازمان شرکت ملی نفت ایران بمنظور اجراء دقیق اوامر مطاع همایونی در نیل به شایسته ترین مدارج رشد اقتصادی و صنعتی در سطح جهانی گامهای بلندی برداشته شد .

یکی دیگر از پیروزیهای مادر سال گذشته این بود که شرکت ملی نفت ایران بر اثر تلاشهای مداوم خود توانست دومین مقام را در میان شرکتهای صنعتی جهان (خارج از ایالات متحده) بدست آورد . در سال گذشته کارخانه دوم لوله سازی اهواز ، مجتمع پتروشیمی ایران نیپون در بندر شاهپور ، تأسیسات جدید بندر بارگیری نفتخام در خارك و مجتمع تقطیر لاوان بدست مبارک شاهنشاه آریامهر افتتاح یافت . در امر برخورداری کارکنان صنعت نفت ایران از مزایای مسکن و بهداشت و سایر اقدامات رفاهی و همچنین نیل به هدفهای فرهنگی که پیوسته مورد عنایت مخصوص شاهنشاه آریامهر بوده است ، از طریق همکاری بیدریغ جهت تحکیم مبانی فرهنگی و برقراری روابط معنوی بین کلیه مراکز آموزشی و صنعت نفت ، همچنان فعالیتهای گسترده ای انجام گرفت .

از مصمیم قلب آغاز پنجمین سال استقرار حاکمیت مطلق ایران بر صنایع نفت خود را که بعنوان " روز نفت " نامیده میشود ، به عموم هموطنان عزیز تبریک میگویم و امیدوارم خداوند متعال همگی ما را در راه خدمت به شاهنشاه بزرگ و میهن عزیز موفق و مؤید فرماید .

رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران

دکتر اقبال

فهرست کتب چاپی خراسان

نخستین کتاب فرهنگ و هنر خراسان بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی تحت عنوان فهرست کتب چاپی خراسان در عصر پهلوی با مقدمه آقای مهرداد پهلبدوزیر فرهنگ و هنر اخیراً منتشر شد. این کتاب بقطع وزیری در ۲۸۸ صفحه وسیله آقای محمد نیک پرور رئیس اداره نگارش و کتابخانه‌های فرهنگ و هنر خراسان تألیف گردیده است.

در این فهرست ضمن معرفی مشخصات کتاب، محل و مآخذ هر کتاب ارائه شده تا علاقمندان بتوانند بسادگی به کتاب مورد نظر خود دست یابند بعلاوه با ابتکاری جالب و رسم یک نمودار سیر نوسان چاپ کتاب در عصر پهلوی مشخص گردیده است. در مآخذ کتاب فهرست ناشران و چاپخانه‌های خراسان نیز بطور جداگانه تنظیم گردیده است.

توفیق خدمت برای مؤلف
محترم آرزو داریم.

فهرست کتب چاپی خراسان در عصر پهلوی

۲۵۳۶ - ۲۴۸۴

۲۴۸۴ = ۱۳۰۴	
۲۴۸۵ = ۱۳۰۵	
۲۴۸۶ = ۱۳۰۶	
۲۴۸۷ = ۱۳۰۷	
۲۴۸۸ = ۱۳۰۸	
۲۴۸۹ = ۱۳۰۹	
۲۴۹۰ = ۱۳۱۰	
۲۴۹۱ = ۱۳۱۱	
۲۴۹۲ = ۱۳۱۲	
۲۴۹۳ = ۱۳۱۳	
۲۴۹۴ = ۱۳۱۴	
۲۴۹۵ = ۱۳۱۵	
۲۴۹۶ = ۱۳۱۶	
۲۴۹۷ = ۱۳۱۷	
۲۴۹۸ = ۱۳۱۸	
۲۴۹۹ = ۱۳۱۹	
۲۵۰۰ = ۱۳۲۰	
۲۵۰۱ = ۱۳۲۱	
۲۵۰۲ = ۱۳۲۲	
۲۵۰۳ = ۱۳۲۳	
۲۵۰۴ = ۱۳۲۴	
۲۵۰۵ = ۱۳۲۵	
۲۵۰۶ = ۱۳۲۶	
۲۵۰۷ = ۱۳۲۷	
۲۵۰۸ = ۱۳۲۸	
۲۵۰۹ = ۱۳۲۹	
۲۵۱۰ = ۱۳۳۰	
۲۵۱۱ = ۱۳۳۱	
۲۵۱۲ = ۱۳۳۲	
۲۵۱۳ = ۱۳۳۳	
۲۵۱۴ = ۱۳۳۴	
۲۵۱۵ = ۱۳۳۵	
۲۵۱۶ = ۱۳۳۶	
۲۵۱۷ = ۱۳۳۷	
۲۵۱۸ = ۱۳۳۸	
۲۵۱۹ = ۱۳۳۹	
۲۵۲۰ = ۱۳۴۰	
۲۵۲۱ = ۱۳۴۱	
۲۵۲۲ = ۱۳۴۲	
۲۵۲۳ = ۱۳۴۳	
۲۵۲۴ = ۱۳۴۴	
۲۵۲۵ = ۱۳۴۵	
۲۵۲۶ = ۱۳۴۶	
۲۵۲۷ = ۱۳۴۷	
۲۵۲۸ = ۱۳۴۸	
۲۵۲۹ = ۱۳۴۹	
۲۵۳۰ = ۱۳۵۰	
۲۵۳۱ = ۱۳۵۱	
۲۵۳۲ = ۱۳۵۲	
۲۵۳۳ = ۱۳۵۳	
۲۵۳۴ = ۱۳۵۴	

آگهی استخدام راننده

سازمان تربیتی شهرداری پایتخت برای هدایت مینی بوسهای خود
احتیاج به هشت نفر راننده پایه ۲ دارد که با رعایت آئین نامه مشاغل کارگری
شهرداری و با شرایط زیر استخدام مینماید .

- ۱- تابعیت دولت ایران .
 - ۲- متدین به دین مبین اسلام .
 - ۳- داشتن برگ پایان خدمت (به استثنای معافیت پزشکی)
 - ۴- دارا بودن حداقل سواد خواندن و نوشتن .
 - ۵- داشتن حداقل دو سال سابقه هدایت مینی بوس .
 - ۶- سپردن تعهد مبنی بر سه سال خدمت متوالی در سازمان تربیتی .
- از واجدین شرایط دعوت میشود همه روزه در ساعات اداری با استثنای
ایام تعطیل برای انجام مصاحبه به کارگزینی سازمان تربیتی واقع در خیابان
ششم بهمن (سی متری) چهارراه لشکر جنب پمپ بنزین مراجعه نمایند .

سازمان تربیتی شهرداری پایتخت

آگهی پذیرش

بمنظور مشارکت جمعی معلولین در برنامه‌های تولیدی و تشکیل هرچه بیشتر گروه مذکور در برنامه‌های اجتماعی شرکت تعاونی تولید چاپ و صحافی برای معلولین تاسیس خواهد شد تا با حمایت هر چه بیشتر خود یاری معلولین را در کارهای اجتماعی و تولیدی فراهم سازد .

لذا برای تحقق هدف فوق از کلیه طبقات معلول ساکن در حوزه استان مرکزی " اعم از جسمی ، عقب افتادگان ذهنی روانی ... " دعوت میگردد چنانچه تمایل به عضویت در شرکت تعاونی و تولید چاپ و صحافی دارند شایسته است در خواست خود را بضمیمه مبلغ یکصد ریال وجه نقد تا ۱۵ روز پس از درج آخرین نوبت ضمن توضیح کامل مشخصات سحلی و آدرس دقیق محل سکونت فعلی خود به انجمن توانبخشی واقع در تهران - خیابان شاهرضا بین چهار راه کالج و ویلا خیابان سرشار پلاک ۳۴ ارسال دارند تا ضمن ثبت نام از درخواست کنندگان عضویت جهت بررسی و تصویب اساسنامه و انتخاب اداره کنندگان آن " هیئت مدیره " دعوت گردد .

برای هدایت و راهنمایی معلولین در امور فوق با توجه باصل حمایت و سوق معلولین در جهت خود یاری و شرکت در برنامه‌های جمعی و اجتماعی کارمندان و کارکنان شاغل در انجمن توانبخشی در استان مرکزی میتوانند عضویت شرکت مذکور را با موافقت انجمن توانبخشی دارا باشند .

انجمن توانبخشی



شرکت ملی ذوب آهن ایران

آگهی استخدام دیپلمه

شرکت سهامی ذوب آهن آریامهر برای تکمیل کادر اداری و مالی خود به تعدادی دیپلمه از طریق مسابقه ورودی با شرایط زیر با حقوق و مزایای مکفی احتیاج دارد :

۱- دارا بودن دیپلم کامل متوسطه در یکی از رشته‌های ریاضی ، طبیعی ، بازرگانی

و ادبی

۲- حداقل معدل کل ۱۲

۳- حداکثر سن ۲۸ سال

۴- داشتن سلامت کامل

۵- انجام خدمت نظام وظیفه یا معافیت قانونی

۶- نداشتن پیشینه بد

داوطلبین میتوانند جهت آگاهی بیشتر و ثبت نام با در دست داشتن مدارک پرسنلی

و سه قطعه عکس ۴×۶ هم‌روزه با استثنای روزهای پنجشنبه و جمعه و ایام تعطیل تا تاریخ

۱۳۶۷/۷/۱۲ ساعت ۷ الی ۱۶ به اداره کارایی و استخدام شرکت واقع در کیلومتر ۴۵ جاده

اصفهان - شهر کرد مراجعه نمایند مسابقه ورودی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز چهارشنبه

۱۳۶۷/۷/۱۳ در مرکز آموزش متالورژی ذوب آهن آریامهر انجام خواهد شد .

